



ليبر اليسم وابهتر بشناسيم

جنبش مسلمانان مبارز

۲۵ ریال

لیبرالیسم و ابہتر بشناسیم

جنبش مسلمانان مبارز

* لیبرالیسم را بهتر بشناسیم
* جنبش مسلمانان مبارز
* چاپ اول، فروردین ماه ۱۳۶۰

بدنبال طرح سئوالاتی در مورد لیبرالیسم و حساسیت برخی عناصر و گروهها از اطلاق کلمه لیبرال به خود و کوشش برای انتساب برخورد با جریان لیبرالیسم بیک گروه و دسته خاص، ضرورت بررسی مجدد لیبرالیسم بنحوی که زمینه و شرایط تاریخی رشد لیبرالیسم را در اروپا و ایران دربر گیرد و نقدی از افکار فلسفی - اجتماعی آنان را بعمل آورد، احساس میشود (وجه اقتصادی لیبرالیسم پیش از این مورد بررسی قرار گرفته است)، در این بررسی خواهیم کوشید نکات اساسی را که اکنون مبتلا به جامعه میباشد، مورد ارزیابی قرار داده و در نقد افکار فلسفی - اجتماعی آنان نیز تنها به محور و جوهره طرز تفکر لیبرالیسم در ایران اشاره کنیم.

لیبرالیسم چیست؟

لیبرالیسم از واژه "لیبر" که اصل آن یونانی و بمعنی آزاد میباشد، گرفته شده است. بیشترین کاربرد این واژه در علوم سیاسی بعد از عصر رنسانس و انقلاب صنعتی میباشد و زمینه رشد آنرا در قرون ۱۸ و ۱۹ در اروپا و بخصوص انگلستان باید جستجو نمود. از اولین کسانی که بطور مشخص پایه های فلسفی لیبرالیسم را بنیان نهادند، میتوان از جان لاک انگلیسی نام برد. او بیشتر به جنبه های اجتماعی "انسان آزاد" نظر داشت و بهمین دلیل اعتقاد داشت

برای ایجاد جامعه‌ای نوین عنصر آزادی مهمترین محور تعیین کننده رابطه انسانهاست و فراهم کردن و محترم شمردن آزادیهای فردی از جمله آزادی بیان و عقیده از وظایف دولت است. بعدها فلاسفه دیگر از جمله بنت هام، جان استوارت میل، جیمز میل، توماس هیل گری در بسط نظریه های مربوط به آزادی تلاش های فراوانی کردند. پایه همه این نظریات را باید در اندیشه حقوق طبیعی جستجو کرد، در نظریه حقوق طبیعی مطرح میشود که همه انسانها آزاد بدنیا می آیند و باید آزاد زندگی کنند و این محتاج بحث و گفتگو نیست. بدین ترتیب نهضت های ضد دیکتاتوری اروپا، همگی لیبرالیسم را بعنوان اندیشه‌ای رهائی بخش قبول نموده و در ترویج آن کوشیدند که پایه‌های دموکراسی غربی و حکومتهای پارلمانی از آن حاصل شد. از آنجا که بر اثر فروپاشی نظام زمینداری در اروپا و رشد طبقه متوسط و از بین رفتن اقتدار کلیسا، زمینه اجتماعی پذیرش اندیشه های آزادیخواهی از هر حیث فراهم شده بود، حقوقدانهای متوسط تحصیلکرده ها، فروشندگان متوسط و خرده پا و کشاورزان بیش از سایر طبقات از اندیشه های آزادیخواهی استقبال کردند و بهمین دلیل احزاب لیبرال در انگلستان شروع به رشد نمودند. حزب لولر در انگلستان برای تحقق اندیشه های لیبرالیستی در حرکت سیاسی جامعه تلاش های فراوان نمود و اعتقاد داشت که پایه حکومت بر رضایت ملت استوار است و رضایت هنگامی فراهم می شود که افراد خود بامیل و رغبت تسلیم قوانین شوند و تسلیم نیز زمانی حاصل میشود که افراد بر مبنای حق رای و اظهار نظر با یکدیگر مساوی بوده و حکومت را منتخب خود بدانند. آنان "حقوق طبیعی" را از زبان فلسفی بزبان سیاسی تعبیر کرده و معتقد بودند که حقوق طبیعی عبارتست از امتیازات و حقوق ذاتی و فطری و غیر قابل واگذاری که به انسان واگذار شده و فرد و حقوق فردی اساس موجودیت جامعه است و رضایت فردی مبنای صحت عمل سیاسی میباشد.

بعدها احزاب آزادیخواه به تفسیر و تعبیر حدود آزادی و شیوه تحقق آن

پرداختند. بعد از نوشته شدن قوانین اساسی کشورهای اروپایی بخصوص فرانسه و انگلستان این حکومت‌ها نظرات عام لیبرالها را بعنوان قوانین عمده اصلی پذیرفتند. بر اثر رشد لیبرالیسم و قبول قوانین عام آن در جامعه، احزاب گوناگون لیبرال که در این زمان برای تفسیر سه موضوع عمده حقوق طبیعی، قرارداد اجتماعی و رضایت وجدانی که اساس اعتقادات لیبرالها را تشکیل می‌دهد، دچار اختلاف و انشعاب شده و تفکرات متفاوتی در بین آنان رایج گردید. بعنوان مثال در اوایل قرن بیستم تفاوت زیادی در مبانی اعتقادی سه حزب عمده انگلستان یعنی "لیبرال"، "کارگر" و "محافظه کار" موجود نبود، اما با گذشت زمان بین هر سه حزب مزبور اختلاف نظرهای عمده ای در زمینه‌های گوناگون از جمله حقوق کار، شیوه اداره مستعمرات و سیاست خارجی بروز نمود. با گذشت زمان احزاب لیبرال در عمل نتوانستند به آرمانهای خود وفادار بمانند و بالنتیجه در تئوری و عمل دچار تضاد شدند و همین تضادها احزاب لیبرال را تضعیف نمود بطوری که حزب لیبرال انگلستان که در انتخابات سال ۱۹۲۳، ۱۵۰ کرسی بدست آورده بود، چندسال بعد تنها ۵ کرسی بدست آورد و مضمحل شد. لیبرالیسم رفته رفته بصورت یک بینش و نه یک حزب در جامعه اروپا مطرح شد و احزاب گوناگون که عنوان لیبرال را باخود نداشتند، اما همان مشی را تعقیب میکردند بوجود آمد.

بر اثر تلاش‌های لیبرالها آزادی مطبوعات، آزادی انتخابات، آزادی انتخاب شغل تضمین شد و برخورد عقاید و بحث و گفتگو رواج پذیرفت، توسعه فرهنگ و بهداشت و امکانات عام اجتماعی برای مردمی که سالها طعم دیکتاتوری و تحقیر را چشیده بودند، لیبرالیسم را بعنوان یک عقیده غیر قابل انکار و وسیله‌رهایی از یوغ استبداد در آورد.

پس از شکل گیری بنیادهای فکری و فلسفی لیبرالیسم، این اندیشه اولین تجربه‌های عملی خود را در انگلستان گذراند. با استقرار مذهب پروتستان در

انگلیس و حکومت رسیدن پادشاهانی که آئین پروتستان را پذیرفته بودند، تعصبات خشک و قشری جای خود را به بحثهای آزادتر فکری و عقیدتی داد. در قرن هیجدهم اصول بنیادی مشروطیت بدون برخورد های اجتماعی در انگلستان تحقق یافت و نیروهای رو به رشد خرده سرمایه داری مرفه در مجلس بقدرت رسیدند. "اعلامیه حقوق" انگلستان که در بر دارنده آزادیهای فردی و حقوق مردم و حدود اختیارات هر کدام از قوا بود، بتصویب رسید. با رشد آزادیهای فردی، استعدادها شکوفا شده و در سایه آن علم و تخصص مجال رشد و نمود پیدا کرد. از سوی دیگر با فتح هندوستان و کانادا، و ورود مواد اولیه، سقوط فتوالاتیه در انگلستان سریعتر شده و نیاز به متخصصان بیشتر شد. بهمین دلیل دانشگاهها و موسسات علمی رو به گسترش نهاده و طبیعتاً "تعقل و تفکر جای خود را به اندیشه های خرافی و رسومات خشک داد. احزاب گوناگون در انگلیس شروع به رشد کرده و این عقیده پذیرفته شد که در سایه "بحث آزاد" امکان یافتن راه حل های مناسب برای مشکلات جامعه بیشتر فراهم خواهد شد. بهمین دلیل سه حزب قدرتمند محافظه کار، کارگر و "لیبرال" در عرصه سیاسی پیدا شدند. حزب لیبرال ابتدا طبقات گوناگون را گرد خود جمع نمود ولی چون منافع و عقاید این نیروها همسان نبود و اعتقادات مشترک آنها یعنی "سازندگی"، "امنیت اجتماعی"، "دموکراسی" و "قدرت مشروطه" برای کار مشترک اجتماعی کافی نبود این حزب بعداً "تجزیه شد و بتدریج به حمایت از منافع قدرتمندان متمایل گردید. این حزب بتدریج رو به ضعف نهاد بطوریکه در سال ۱۹۲۳ توانست ۱۵۰ کرسی بدست آورد، اما در انتخابات ۱۹۲۴ بیش از ۴۲ کرسی بدست نیاورد و در انتخابات دوره های بعد بترتیب ۱۲ و ۶ کرسی را بخود اختصاص داد و اکنون به یک گروه کوچک سیاسی تبدیل شده است. بدین ترتیب عقاید دیوید هیوم و ژان ژاک روسو برای ایجاد یک جامعه "مرفه و آزاد" که طبیعتاً بنا به ماهیت سرمایه داری به بهره کشی می انجامد به تحقق پیوست. همین عقاید بعداً در ایجاد حکومت تازه نفس امریکا موثر واقع شده و لیبرالیسم در

آنجا از رشد فراوانی برخوردار گردید. اگرچه لیبرالیسم بامشروطه و تحت‌تأثیر دمکراسی غربی وارد ایران گردید و تاریخ رشد لیبرالیسم را باید در رابطه با ایجاد حکومت پارلمانی و تجددخواهی جستجو کرد، اما بروز ابعادی از اندیشه و تفکر لیبرالیسم نیز قبل از مشروطیت در ایران قابل انکار نیست.

اولین گروه سازمان یافته اعتقادی در اسلام که در ترویج "علم" و "آزادی فکری" تلاش کردند، "اخوان الصفا" بودند. این گروه در فوق دادن فلسفه یونان، هند و ایران با اصول مکتب تلاش نمودند. در قرن چهارم ظهور نمودند. حکمت یونان که مبتنی بر برادری (بدون برابری) بود از طریق همین گروه در اندیشه اسلام وارد گردید. مهمترین ویژگیهای یک عنصر مکتبی از دیدگاه این گروه عبارتند از: "هوشیاری"، "بی‌تعصبی" و "خوش قریحگی". آنان اعتقاد داشتند که همه افراد با یکدیگر "اختلاف فردی" داشته و مبنای این اختلاف عوامل محیطی، اجتماعی، مزاجی، جغرافیائی است. از این گروه ۵۱ رساله علمی بجای مانده که در آنها مکتب بمدد علم و فلسفه یونان مورد بحث و بررسی قرار گرفته و حقایق آن از این راه به اثبات رسیده است. اگر چه نمی‌توان این گروه را مشخصاً "لیبرال" نامید اما روش کار آنان بی‌شبهت به روشهای کار فکری لیبرالهای مذهبی پس از مشروطه نیست. جاذبه اندیشه یونانی، آنقدر این گروه را مجذوب کرده بود که بسیاری از نظرات ارسطو را بعنوان نظرات اسلام پذیرفته و از منطق ارسطویی برای اثبات نظریات و اعتقادات عمده اسلامی سود می‌بردند. این طرز تفکر در بسیاری از کشورهای اسلامی رشد یافته و در بسیاری از سرزمینهای اسلامی گسترش پیدا کرد و بسیاری از روشنفکران مسلمان را در قرون بعد تحت تأثیر قرار داد. اگر چه ظهور تصوف و عرفان در ایران و خاورمیانه رشد اندیشه های اخوان الصفا را تا حدودی کند نمود، اما هرگز آنها متوقف ننمود. گروهی از حکما و فلاسفه که در مقابل گروههای دیگر از جمله اسماعیلیان، تعلیمیان و متصوفه ایستادند در حفظ این تفکر که در طول زمان تغییرات فراوانی نموده بود، ایستادگی کردند. مایه عمده و اصلی تفکر این

گروه عدم اثبات اصول فلسفی بمدد مکتب و عدم پژوهش در مکتب به اتکاء روشهای مکتبی است. برعکس آنان به علوم عقلی و روشهای استدلالی یونان تکیه و بهره گیری از علوم طبیعی مانند (فیزیک و شیمی) را برای اثبات عقاید اسلامی ضروری می دانستند. بهمین دلیل از علم و تفکر علمی ستایش می نمودند. در دوران صفویه که با هر نوع نوجوئی مخالفت میشد و گرایشات ارتجاعی حاکم گردید، بحثهای ذهنی جای خود را به کارهای علمی دنباله روان این گروه داد. اگرچه اندیشه معتزله و زمینه‌ای که معتزلیان برای بحثهای عقیدتی بوجود آوردند، دنباله روی از اخوان الصفا را آسان نمود، اما حتی با این زمینه بسیار قوی، صفویه مجال رشد اندیشه را بطور کلی سلب نموده و عقایدی که در این زمان در اذهان جای گرفت، در زمان قاجاریه نیز ادامه یافت. گروههای ارتجاعی بیشتر به اشاعره استناد کرده و نوجوئی را مورد مذمت قرار می دادند. با طرح اندیشه مشروطه در ایران، گروهی از تحصیلکردگان نیز به جنبش مشروطه پیوسته و از آزادی بیان و قلم دفاع کردند. از بین تحصیل کرده‌ها عده زیادی با حرکات توده‌ای عناصر صادق و روشن بین مانند طباطبائی موافق نبوده و تلاش می کردند بدون بسیج توده‌ای و مبارزه همه جانبه و از طریق طرحهای " گام بگام " دست به اصلاحات بزنند. بعنوان نمونه ناصرالملک که شخصیتی معروف و متدین بوده و از انگلستان فارغ التحصیل شده بود، برای بدست گرفتن رهبری مشروطه خواهان تلاش فراوان نمود. ابتدا نامه‌ای به طباطبائی نوشت که آوردن عین بخشهایی از آن به درک رشد لیبرالیسم در بطن مشروطه کمک فراوان خواهد کرد. وی در ابتدای نامه می نویسد: " به شرف عرض حضور مقدس عالی میسراند که این بنده یکی از ستایش کنندگان وجود مبارک عالی هستم. بجهت اینکه می بینم درد وطن دارید و بترقی ملت شایقید و ملتفت بدبختیهای نوع خود شده‌اید و آرزو دارید که علاچی بر این دردها پیداکنید و باب سعادت و نیکبختی را بر روی این ملت که در شرف زوال است بگشایید و همچو فهمیده‌ام که اینهمه داد و فریاد و قال و مقال شما از روی نفس پرستی نیست مقصودتان

چاره امراض ملی است ولی خیلی افسوس میخورم وقتی که می بینم از شدت شوق و عجله که در علاج مریض دارید نمی دانید بکدام معالجه دست بزنید و از کدام دوا شروع کنید که بحال مریض مفید باشد. چون نتیجه رفع مرض و عود صحت را در رفتار جست و چالاک مریض میدانید. این بیچاره مریض که قادر بحرکت نیست، مدتهاست غذا به معده اش وارد نشده و بدل مایتحلل ببدنش نرسیده رمق حرکت و تکلم ندارد، تازیانه برداشته کتکش میزنید که بدود و از خندق جست و خیز نماید و این بدبختی که بواسطه مرض و نخوردن غذا همه روده هایش خشکیده و امعاء و احشایش از کار افتاده، یک ران شتر نیم پخته بد هانش فرو می کنید که ببلعد. واضح است که نتیجه آن دوا و این غذا چه خواهد شد. سپس وی ضمن عنوان نمودن طرح "گام به گام" برای بهبود مریض ادامه میدهد که: "امروز تقاضای مجلس مبعوثان و اصرار در ایجاد قانون مساوات و دم زدن از حریت و عدالت کامله در ایران، همان حکایت تازیانه زدن ران شتر طپانیدن است. خدای قادر عالم گواه است که در این عرایض خود تملق از احدی منظورم نیست، فقط قصد حق گوئی و توضیح ریشه مساله است لا غیر. همه جای مملکت ایران مثل خیابانهای طهران نیست، کوه دارد، کتل و جنگل دارد، ماهور دارد، سباع دارد، وحوش دارد، الوار و اکراد دارد، شاهسون دارد، قشقای دارد. این حرفها که در همه جای دنیا عصاره سعادت و شرافت و افتخار است بعقیده بنده در ایران مایه هرج و مرج و خرابی و ذلت و عدم امنیت و هزاران مفاسد دیگر خواهد بود زیرا که برای استقرار و اجرای ترتیبات جدیده هنوز علم و استعداد نداریم".

سپس وی بر علم و تخصص بعنوان ضرورت اصلی مبارزه تاکید کرده و ادامه می دهد: "فرض بفرمائید امروز بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی بمیل خاطر و کمال رضایت باین مملکت دستخط آزادی کامل مرحمت بفرماید و بشخص محترم مقدس حضرت مستطاب حجت الاسلام عالی امر شود مجلس مبعوثان تشکیل بدهید چه خواهید کرد؟ اقلاً" هزار نفر آدم بصیر بمقتضای عصر آگاه از حقوق

ملل و دول لازم دارید تا این یک مجلس تشکیل یابد، حالا سائز شعب و ادارات که همه مربوط بهم است و اجزای عالم لازم دارد بماند، استدعا میشود از روی بیطرفی و بیغرضی چنانچه شیوه طبیعی حضرت عالی است نه از روی طرفداری و خاطرخواهی، دویست نفر آدم برای بنده بشمارید. اما اینرا هم فراموش نفرمائید اگر کسی تمام شعاع عرب و عجم را از حفظ داشته باشد و برای فهمیدن کلماتش، محتاج بفرهنگ و قاموس نباشد و تمام لغاتش از مقامات حریری باشد، برای عضویت آن مجلس کافی و قابل نیست، بلکه اشخاصی باید باشند که وقتی از ایشان بپرسند چه جهت دارد که روز بروز پول ما در تنزل است و حال آنکه نقره اش که از نقره فرانک و مارک و شلینگ وین و روپیه بیشتر دارد صحیحش را بگوید و چاره اش را هم بداند یا سایر شعبات سیاسی و مالیاتی و تجارتي و فلاحتی و نظامی و آنچه امروز بکار زندگی و ترقی یک ملتی میخورد همه را بتواند بمطرح مذاکره و حل و عقد بگمارد". سپس برای آنکه مقصود خود را کاملا روشن کرده و میزان اهمیت آنرا روشن نماید، ادامه میدهد "برای تغییر اوضاع حالیه و اختیار طرز ترتیبات جدیده، آدم لازم داریم (یعنی عالم بعلم عصر جدید) واللہ عالم لازم داریم. بالله عالم لازم داریم، بقرآن عالم لازم داریم، به پیغمبر عالم لازم داریم، بمرتضی علی عالم لازم داریم، به اسلام، به کعبه عالم لازم داریم، بمذهب عالم لازم داریم، عالم لازم داریم" (۱۱). وی سپس الگوی مشروطه ژاپن و لیبرالیسم حاکم بر آن را تجزیه و تحلیل نموده و ضرورت رفتن به راه اخذ مشروطه به شیوه ژاپنی ها را تشریح میکند و در آخر توصیه مینماید که بجای بسیج توده مردم و آگاه کردن آنان و مبارزه ستیزه جویانه با استبداد حاکم دست به عملیات جزئیتر زده و گامهای لازم را در سوی فرهنگی نمودن جوانان برداشته و پس از آشنایی آنها با موقعیت علمی اروپا و بمدد آنان در سوی استقرار مشروطه تلاش نمائیم. برای روشن نمودن این مساله وی ادامه می دهد: "همه با هم متفق شده پرگرام یا فهرست مرتبی برای تحصیل و درسهای مدارس بنویسند، مدت تحصیل را معین کنند، همین دو فقره را منظم

کرده و لوازمش را معین کنند و در آن فهرست برای هر مدرسه یک دوره از علوم عصر جدید را مجبوری قرار بدهند. دوازده سال نمی‌گذرد که دوطبقه شاگردهای فارغ‌التحصیل از این مدرسه بیرون خواهد آمد. آنوقت مملکت ایران بقدر کفایت آدم خواهد داشت که بتواند این حرفه‌هایی که امروز می‌زنند و ابداً "ثمر و فایده‌ای ندارد از روی علم و بصیرت بموقع اجرا بگذارند" اما تلاشهای اینگونه عناصر برای بازداشتن علماء مبارز بجائی نرسید. بسیاری از طلاب جوان که از بالا گرفتن کار لیبرالها نگران بودند، در بسیج توده مردم و نشان دادن ماهیت حکومت تلاش فراوان کردند. کشته شدن طلبهٔ پرشور و جوان سید عبدالحمید در تهران شورش عمومی را بسرعت بدنبال داشت. هنگامی‌که بر اثر شلیک گلوله مزدوران رژیم قاجار سید عبدالحمید بخون غلطید، دستار به سر بی‌نام و نشان دیگری بنام حاج‌شیخ محمد خون او را بسر و صورت مالید و شیون‌کنان به تهییج توده پرداخت، توده آگاه مردم از هر سوی در مساجد جمع شده و به برپایی اجتماعات پرشور پرداختند. هنگامی‌که لیبرالها خود را در برابر حرکات توده‌ای ناتوان دیدند در اجتماعات داخل شده و خود را به گردانندگان جنبش توده‌ای نزدیک کردند. اینبار تلاش کردند که به طرح خواسته‌های جزئیتر پرداخته و از ایجاد مجلس مردمی جلوگیری کنند. در جریان بسته شدن بازارهای تهران خواستار برکناری عین‌الدوله و تضمین آزادی اجتماعات شدند، اما طباطبائی باهوشیاری تمام اعلام نمود که "اگر عدالتخانه را برپا نمودیم، دیگر عین‌الدوله داخل آدمی نیست". اما هنوز سازشکاران فعال بوده و در مجالس رفت و آمد می‌کردند. علمای مبارز و آگاه به تجمع مردم و حضور آنان در صحنه بهای فراوان داده و از هر حرکتی که توده را در صحنه نگاهدارد خودداری نمی‌کردند. راه پیمایشها آغاز شده بود، دسته‌های سینه‌زن در بازارها حرکت کرده و ضمن بستن مغازه‌ها بسوی مسجدها حرکت می‌کردند. مسجد شاه و مسجد آدینه محل تجمع تودهٔ مردم شده بود. احمد کسروی در تاریخ مشروطه خود ذکر میکند که "شب آدینه را علماء و سران در مسجد ماندند و بیشتر شب را هم با روضه و

دعا و نماز بسر بردند و چون خوابیدند ، بامدادان باز خاسته در پشت بام و آن پیرامونها آوازه دعابلند گردانیدند و برخی از ایشان بانگ "یاالله" می کشیدند پس از آنکه تجمع در مساجد مردم را بعد کافی برای مبارزات جدیدتر آماده نمود ، اولین راهپیمائی عمومی آغاز گردید . طلاب عمامه ها را به گردن پیچیده و قرآن بدست گرفته و پشت سر آنان انبوه عظیم مردم ، تکبیرگویان به راه افتادند . در این راهپیمائی توده مردم بگلوله بسته شدند . بهبهانی بیدرنگ خودرا به بلندی رسانید و سینه خودرا باز کرد و گفت "ای مردم نترسید ، واهمه نکنید ، اگر اینها کاری داشته باشند با من دارند ، این سینه من ، کجاست آنکه بزند ، شهادت و کشته شدن ارث ما است " . چون پایمردی سران جنبش مشروطه و علل موفقیت آنان که اتکاء به توده مردم و فداکاری و جانبازی بیدریغ بود ، روشن شد ، سازشکاران برای بیرون راندن توده مردم از صحنه تلاش کردند . تاریخ مشروطه کسروی می نویسد : "باز کسانی از سوی دولت می آمدند و چنین پیام می آوردند که مردم را پراکنده کنید و مایه آشوب نباشید " . نکته مهم آن است که بسیاری از این سفیران صلح ، کارمایه مذهبی داشته و به استناد اعتقادات مذهبی تلاش در به سازش کشاندن سران جنبش مشروطه داشتند . اما رهبران واقعی مردم بی اعتناء به این تلاشهای مذبحوحانه راه خود را رفته و عملاً سازشکاران را در انزوا می گذاشتند . طبیعی است که سازشکاران صحنه را ترک نکرده و عناصر پیچیده تر همچنان در صحنه مانده و منتظر فرصتهای مناسب شدند ، تا بتوانند جنبش را از عمیقتر شدن باز دارند .

در دهه های اول قرن نوزدهم ، ابتدا گلا دستون رهبری لیبرالهای انگلستان را بعهدده گرفت . همفکران او اعتقاد داشتند که دولت باید شرایطی را فراهم نماید که ضمن حفظ آزادیهای سیاسی ، کلیه موانع و سدهای اجتماعی را از مسیر ابتکارات و خلاقیتهای فردی برداشته و اجازه دهیم این خلاقیت در مسیر بهبود اوضاع اقتصادی بکار گرفته شود . در زمان گلا دستون بسیاری از کشورهای اسلامی

تحت نفوذ انگلستان قرار گرفته و در اثر سیاست وی و چپاول هرچه بیشتر مستعمرات، اوضاع اقتصادی انگلستان در بالاترین حد شکستگی قرار گرفت. چندی بعد گروهی از لیبرالها از گلا دستون جدا شده و برهبری "ژوزف چمرلین" حزب "لیبرال یونیونیست" را بنانهادند. این گروه از قدرت گرفتن کارخانه داران حمایت و بر ایجاد اصلاحات اولیه در مناطق مستعمره تاکید داشتند. آنان بر آن بودند که عدم اصلاحات در مستعمرات، منافع انگلستان را در طولانی مدت بخطر خواهد انداخت، اما آنان با بهره کشی هر چه بیشتر از این مناطق ابداً مخالفتی نداشتند.

در جنبش مشروطه، انگلستان تلاش کرد با جلب تجار و سرمایه داران بخشی از ناراضیان را جلب و با اتخاذ شی سازشکارانه، حرکت ستارخان و باقرخان که به برخورد مسلحانه با دستگاه جبار قاجار اعتقاد داشتند را به حرکت سیاسی متعادل سوق دهد. بهمین دلیل سفارت خانه خود را بر روی این گروه بازگذاشته و آنان را به بست نشینی در آنجا تشویق می نمود. سیداحمد تفرشی حسینی در روزنامه اخبار مشروطیت و انقلاب ایران شرح میدهد که روز چهارشنبه ۱۷ جمادی الثانی ۱۳۲۴ تعداد ۴ تن از دانش آموزان مدارس به بست نشینان سفارت انگلستان ملحق شده و تلاش کردند خواسته های بست نشینان را با هدفهای مشروطه هماهنگ کنند. همین گروه از دانش آموزان نیز زیر بار فرمان اولیه مظفرالدین شاه نرفتند. در این فرمان بدون آنکه به توده مردم اشاره ای شود، به مجلس مقننه ای، مرکب از درباریان، زمین داران و اشراف اشاره شده بود. لیبرالهای سازشکار با شادی فراوان از فرمان مزبور حمایت کرده و آنرا گامی در ایجاد دمکراسی پارلمانی تلقی کردند، اما عناصر آگاه و روشن از پذیرش آن خودداری کرده و به مبارزه خود ادامه دادند. از سوی دیگر چون دولت روسیه تزاری از دربار قاجار حمایت میکرد، لیبرالها بخیال خود قصد داشتند با بهره مندی از حمایت انگلستان و تضاد موجود بین روسیه و انگلیس، دربار قاجار را تحت فشار بگذارند. دولت انگلستان برای کسب پایگاه توده ای

و انتخاب وکلای مورد نظر خود به لیبرالها چراغ سبز می داد اما روحانیون بزرگ و مجاهدان جان برکف بی اعتنا به سیاستهای بیگانه و به انکاء حمایت توده های میلیونی مبارزه را ادامه دادند.

این عناصر بعداً "با مرتجعین و مخالفین مشروطه و مستبدین همگام شده و تلاش کردند از بی اعتباری همه جانبه افراد ضد ملی حتی المقدرور جلوگیری نمایند، بهمین دلیل به انتشار روزنامه های بینابینی دست زدند. بعنوان نمونه روزنامه حبل المتین خبر برکناری عین الدوله را بدین شکل چاپ نمود: "آنچه را که مخبر رویتر (خبرگزاری انگلیسی) و اخبارات خارجه دربارهٔ خلع شاهزاده عین الدوله اتابک و صدراعظم نوشته، مقرون بصواب نیست. شاهزاده را از صدارت خلع نکردند چنانچه اطلاع داریم، از چندی پیش باین طرف مکرر شاهزاده استعفا از صدارت داده قبول نمی شد، این دفعه چون علماء و اصلاح خواهان هم مخالف بودند، استعفاى ایشان را دولت قبول کرد، نه اینکه ایشان را خلع کردند". اما اینگونه تلاشها نیز بخشی از نیروهای لیبرال و بینابینی را نه تنها رشد نداد، بلکه بطورکلی منزوی نمود. عدهای که زیر چتر بوده و پیروزی جنبش را حتمی تلقی می کردند، همچنان با مشروطه خواهان همکاری کرده و حتی افرادی مانند حاجی رسول آقا صدقیانی که به سبک فرنگیان لباس می پوشید به مقاماتی مانند عضویت انجمن "غیبی" نیز رسیدند همین گروه بعداً به مجلس راه یافتند و در هر دوره مرتباً "مواضع خود را با بهره گیری از اشتباهات متقدمین و بطور عمده قشریون مستحکم تر نمودند. حتی گروهی مانند تقی زاده در مجلس دوره اول در برابر دربار ایستادگی فراوان کردند و هنگامی که محتشم السلطنه از سوی صدراعظم وقت جهت معرفی وزراء به مجلس آمد، از قبول عده ای از وزراء خودداری و پدر زن شاه یعنی وزیر جنگ کامران میرزا را مورد شتمات قرار دادند. آنان با هوشیاری فراوان برای کسب وجهه از پشتیبانی خواسته های نمایندگان تندرو تبریز خودداری نمی کردند. برخی از آنان در شهرهای مهم دست به تاسیس مدرسه و روزنامه زده و از طریق قلم و بیان در

کسب پایگاه توده ای تلاش فراوان می کردند .

از طرف دیگر بخش عمده ای از مشروعه خواهان ، صف نیروهای گوناگون در جنبش را از یکدیگر جدا نکرده و همه مشروطه خواهان را یکجا مورد حمله قرار داده و حتی آنانرا بهائی می نامیدند . بعنوان نمونه سید احمد طباطبائی برادر شادروان طباطبائی بزرگ در نامه ای به داماد خود می نویسد : "نمی دانید که این مجلس شورای ملی چقدر ضربه به دین و دنیای مردم میزند و چه آثار شریه بر آن مرتب است . مجلسی که بابیه و طبیعیه داخل در اجزاء و اعضای آن ، بلکه در اجزاء رئیس آن مجلس باشند ، بهتر از این نخواهد شد ، نمیدانید که این فرقه ضاله بابیه و لامذهبها چه قوتی گرفته و چه فتنه و آشوب می کنند . خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لامذهب را که چقدر مردم را بضلالت انداخت . بنحویکه مردم از بسکه آن خبیث سر منبرگفته که دعا و قرآن نخوانید و روزنامه بخوانید ، روزنامه خواندن را جزء ضروریات مذهب میدانند و دعا و قرآن را موقوف کردند ، آنهم چه روزنامه که مشتمل بر کفریات و توهین شرع انور است " . حتی افرادی مانند شیخ فضل الله نوری که در آغاز با مشروطه خواهان در پی بود و علیه استبداد سخنرانیهای فراوانی کرده بود ، ضمن نامه ای برای پسر خود در نجف ، مشروطه خواهان را به بی دینی و تمایل به بهائیت متهم نموده ^{کتاب} است در صورتیکه میرزا حسینعلی بهاء الله در نوشته های خود ، به روسیان و ^{مهاجران} سیاست آنان گرایش نشان میداد و بگفته ادوارد براون مامور وزارت خارجه ^{تحت} انگلیس کتاب "نقطه الکاف" اثر میرزا جانی کاشانی که ازلی و مخالف بهاء الله ^{اصلاح} است ، نمونه عدم حمایت همه جانبه انگلیس از بهائیان و ضدیت نسبی با آنان (در مقایسه با ازلیان) است . این شیوه برخورد با مشروطه خواهان ، لیبرالها را مرتبا " تقویت و امکانات رشد آنها را فراهم می آورد . از سوی دیگر از آنجا که همه مشروطه خواهان با مسائلی مانند بانک و قوانین مالی آشنائی نداشتند لیبرالها می توانستند در مجلس علیرغم کمیت ناچیزشان از وجهه و قدرت کیفی بالائی برخوردار بوده و از تخصص خود حداکثر بهره برداری را بنمایند . بهمین

دلیل آنان حتی نوشتن قانون اساسی در اولین دوره مجلس را سخت بتاخیر انداختند. همین تاخیر، مردم برخی از شهرها را شدیداً نگران کرد، بطوریکه توده‌های صادق در تبریز، بازار را بسته و ضمن تلگرافی به مجلس، تهیه فوری قانون اساسی را خواستار گردیدند. از سوی مجلس تلگرافی بدین شرح به تبریز مخابره شد: "انجمن محترم ملی (تبریز) و امت تأییداتهم، قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علماء بیرون آمد، صلاحیت قبول مجلس را ندارد، لهذا احتمال مباحثه طولانی، ما را مجبور مینماید از هموطنان محترم عموماً" استدعا نمائیم که بازار را تعطیل نکرده و مهلتی بدهند، زیرا بستن بازار تولید عجله مضر می‌نماید و صراحتاً "عرض میکنیم که با چنین عجله نمیتوان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد. تمامی اوقات شبانه روز وکلای محترم عموماً" مصروف این کار است و تا تمام شود، هیچ مطلبی از جزئی و کلی دست نخواهیم زد. البته طول مهلت که به تصفیه قانون و تکمیل حقوق ملت شود، بهتر از استعجال است که نتیجه مضره ناقص حاصل کند و سبب تضییع حقوق ملت گردد". این تلگراف توده مردم را سخت آشفته نمود آنان را از مجلس تا حدودی ناامید گردانید. براساس سنت تاریخی، هنگامی که توده‌ها انقلابی‌تر از رهبران خود باشند، یا بالاخره رو در روی رهبران قرار خواهند گرفت و طبیعتاً "هرج و مرجی حداقل موقت در کل جنبش حاکم خواهد شد و یا فرصت طلبان با طرح چپ‌ترین شعارها، به رشد گرایشات زودرس و اسپرکرایانه مدد خواهند رساند. بهمین دلیل و با بهره‌گیری از تضادهای گوناگون بود که محمدعلی میرزا چندروز پس از تاجگذاری با همکاری بیگانگان از جمله لیاخوف روسی مجلس را به توپ بست. پس از بسته شدن مجلس به توپ، عناصر سازشکار از مهلکه گریخته و دیگر نیروهای صادق به دفاع از مشروطه و مجلس پا بر جا و استوار ایستادند.

حتی برخی از مشروعه خواهان ناآگاه که قادر به تفکیک صفوف نبوده و شیوه اصولی برخورد با لیبرالیسم را نمی‌دانستند با عناصر لیبرال درگیر شده

و آنان را به باد کتک می‌گرفتند. بعنوان نمونه هنگامی که میرزا ابراهیمخان، منشی سفارت فرانسه و از مشروطه طلبان مشهور به زیارت حضرت عبدالعظیم رفت، از مشروعه خواهان کتک سختی خورد و این موضوع هر روز پایگاه قشریون را در بین مردم بیش از پیش از بین می‌برد.

بعد از مبارزات طولانی و سنگین مردم و فرار محمد علیشاه، مجدداً مجلس گشوده شد و نمایندگان منتخب مردم به تکمیل قانون اساسی و نوشتن متمم آن پرداختند. اما از آنجا که قوانین مزبور با بهره‌گیری از قوانین بلژیک و فرانسه نوشته شده بود، نمی‌توانست همه حقوق مردم را تامین کند. فرنگ رفته‌ها که مایل به ایجاد تحول همه‌جانبه و اساسی نبودند، نیز در این تقلید سهم موثری داشتند. با توجه به عدم تغییر ساخت اجتماعی و اقتصادی جامعه و عدم تحول بنفع مستضعفین از دوره ششم بعد، مجلس در دست فئودالها غریب‌دگان و سرمایه داران افتاد و نیروهای اسلامی و انقلابی از آنجا رانده شده و علمای راستین بر اثر اشتباهات قشریون و جوی که لیبرالها علیه روحانیت مبارز و مترقی ایجاد نموده بودند، شدیداً "منزوی شدند. بسیاری از مستبدین بسرعت رنگ عوض کرده و با بهره‌گیری از امکانات وسیع مالی و تدارکاتی برای خویش تبلیغ نموده و کرسیهای مردم را اشغال نمودند. ناآگاهی بخشهای عمده‌ای از مردم و عدم توجه به ضرورت ماندن توده‌ها در میدان باعث گردید که برپا دارندگان نهضت مشروطه تنها به لقب سردار ملی و سالار ملی مفتخر شده و عملاً کار از آنان گرفته و به متخصصین و درس خوانده‌هایی که بتازگی از اروپا بازمی‌گشتند بسپارند. بدین ترتیب جنبش مشروطه نه تنها نتوانست منجر به قطع نفوذ بیگانه شود، بلکه از کانال لیبرالیسم حاکم، ورود مجدد استعمار انگلیس و فرانسه ساده گردید. با ایجاد ادارات دولتی تکنوکراتها و بروکراتهای متخصص، دست در دست همکاران لیبرال خود در مجلس و دولت تنها به کسب امتیازات هر چه بیشتر می‌اندیشیدند و برای همکاری با خارجیان از یکدیگر سبقت می‌جستند. آنان به بهانه قانون به همه سنتهای ریشه دار حمله برده و

بنام نوسازی پایه های تقلید از بیگانه را مستحکم نمودند. پس از مشروطه که احزاب شروع به رشد نمودند، عده ای از لیبرالها در حزب "اعتدالیون" که معادل حزب "لیبرال" در انگلستان و فرانسه بود و میتوان گفت سیاست آنان را تقلید می کرد، متمرکز شدند. توسط همین افراد بود که غربزدگی بشدت رایج و بتدریج مایه مباهات و افتخار شد. بالا رفتن سطح سواد در اثر افزایش مدارس و روزنامه ها و کتابها، در قشر مرفه تمایل به تقلید از غربیان را افزایش میداد. در اواخر دوره قاجار، لیبرالیسم در ترکیه رو به رشد بود و نیروهای جدید اجتماعی در آن منطقه شروع به تولد و رشد کردند. کمال آتاتورک و اطرافیاناش که بشدت شیفته غرب شده بودند، عامل انحطاط و عقب ماندگی ترکیه را در عوامل روبنائی زندگی غرب مانند عادات و سنن و شیوه لباس پوشیدن و آزادی تجارت می دانستند. بهمین دلیل نیروهای لیبرال را در اطراف خود جمع کرده و علیرغم تعصب مذهبی همه جانبه حاکم بر ترکیه، در ترویج لیبرالیسم تلاش گسترده ای کردند. دولت انگلستان که طی ضربات کوبنده، دولت عثمانی را بشدت تضعیف نموده بود، برای تکمیل پیروزیهای خود چشم امید به نیروهای لیبرال ترکیه دوخته بود و آنان را ترغیب میکرد که در بنیانگذاری دولت جدید و متکی به دمکراسی و تفکر نوین تلاش نمایند. بالاخره این مقصود بدست کمال آتاتورک حاصل و او اداره امور ترکیه را در دست گرفته و چون "مذهب" را عامل عمده مقاومت در برابر لیبرالیسم می دانست، از بین بردن انجمنها و سازمانهای مذهبی را وجه همت خود دانست. همچنین با توجه به اینکه لیبرالیسم حاکم بین ارتشیان و کارکنان دولت دارای پایگاه وسیع و مناسبی بود، به اتکاء ارتش هر نوع مخالفتی را بشدت درهم کوبید و افرادی که جهت استقرار "دمکراسی و عدالت" قیام نموده بودند، از هر حرکت مخالف حمام خون براه انداخته و بسیاری از میهن دوستان ترکیه را سر به نیست و یا بفرزندان انداختند. عده ای از فرنگ رفته ها و تحصیل کرده های مذهبی ترکیه که این عملیات را برخلاف انتظار خود می دیدند. در صدد مخالفت برآمدند اما کاری از پیش نبرده و

بخشی از آنان به اتهام مرتجع بودن بازداشت و برخی از ترس خوردن مارک و انگ در دستگاه حل شدند. هر کس که با دیکتاتوری جدید مخالفت میکرد و از نزدیکی ترکیه به غرب سخن می‌گفت، درصاف متقدمین یا مرتجعین قرار میگرفت و مورد تکفیر واقع می‌گردید. بخشهایی از مردم که چشم به رفاه نسبی موقتی که توسط لیبرالها ایجاد شده بود دلخوش کرده بودند نیز از دولت جدید پشتیبانی نموده و سعی داشتند خود را در صف "متجددین" وارد نمایند تا هم از حیثیت اجتماعی برخوردار شوند و هم بتوانند در دستگاه دولتی رشد نمایند. این نمونه و ویژه در ایران نیز بی‌تاثیر نبود و عده‌ای از نظامیان ایران که بتازگی از سوی انگلیس و سوئیس و بلژیک سازمان یافته بودند، اظهار تمایل میکردند که حکومتی شبیه ترکیه در ایران ایجاد شود. بخصوص که زمینه ایجاد چنین تفکری از سوی برخی از نویسندگان در جامعه تا حدودی فراهم شده بود. ایجاد مدرسه دارالفنون و آشنائی فارغ‌التحصیلان این مدرسه با پیشرفتهای اروپا و آمدن عده‌ای از تحصیلکردگان ایرانی از اروپا، باعث شد که ضرورت اصلاحات اجتماعی قوت گیرد. هرج و مرج اواخر دوره قاجار، فقر و تنگدستی و ناتوانی مجلس و دولت برای پاسخگویی به حداقل خواسته توده‌ها و تلاش غرب برای ایجاد وابستگی هر چه بیشتر کشور، نیروی رو به رشد لیبرال را هر روز قدرتمندتر میکرد. این نیرو در مجلس دارای نفوذ روزافزونی بود و توانسته بود از امکانات اجتماعی استفاده و پشتیبانی اداره ثیان را جلب نماید.

گسترش دائمی سرمایه داری در اروپا و افزایش تولید متمرکز در کشورهای پیشرفته، صدور بیشتر کالا را می‌طلبید. برای صدور کالا به بخشهای عمده‌ای از شرق، برخی از کشورهای اروپائی و آفریقائی بصورت مستعمره اداره میشدند. جهت بالا بردن توان خرید بومیان این کشورها، فرهنگ اروپائی در بین آنان بشدت تبلیغ می‌گردید. بعنوان نمونه در هندوستان مبارزه با لباس ساده هندی در مدارس و ادارات آغاز گردید و رادیو و روزنامه‌های محلی که در کنترل

انگلستان بودند، پوشیدن لباسهای غربی را بعنوان قبول تمدن و افکار جدید تبلیغ می‌کردند. پس از مدت کوتاهی منسوجات انگلیسی جای خود را به پارچه‌های دست بافت داده و عده‌ای از اهالی لباس انگلیسی و مدل‌های متنوع آنرا به لباسهای محلی ترجیح دادند.

در کشورهای مسلمان، تلاشهای استعمار در سوی مبارزه همه جانبه با فرهنگ و زبان و سنتهای محلی به دشواری پیش میرفت. نهضت تنباکو و بدنبال آن مشروطه، نفوذ روحانیون در بسیج و آگاهی دادن به خلق و قدرت مذهب برای از بین بردن رخوت و ترس و بی قیدی مشخص شده بود. استعمار که برای حفظ منافع طولانی مدت خود به چاره اندیشی پرداخته بود، سیاست جدیدی اتخاذ و بر آن بود که کشورهای مستعمره را با دادن آزادیهای نسبی و پاره ای از خودمختاریها و حتی دعوت نمایندگان آنان برای شرکت در مجلس ملی قانون گذاری همچنان بخود وابسته نماید. همین نقشه در هند اجرا و حتی حزب کنگره که بعدها توسط گاندی از چنگ انگلیسیها خارج و در مسیر اصولی رهبری شد، ابتدا توسط یک انگلیسی در بمبئی پایه گذاری شد. همچنین نمایندگان وابسته الجزایری در مجلس ملی فرانسه شرکت، و مستعمرات این کشور تحت عنوان متحدان فرانسه نامگذاری شدند. اما در کشورهای اسلامی بخصوص ایران که روح تشیع علوی همچون آتش زیر خاکستر همواره توده ها را در آگاهی نسبی نگاهداشته بود و این آتش با وزش بادهای افروخته می‌گردید، پرورش یک طبقه یا قشر جدید برای حفظ منافع استعمار ضرورت می‌یافت و تنها به اتکاء این طبقه بود که اتخاذ سیاستهای مزورانه جدید امکان پذیر گردید.

برای پرورش این طبقه جدید، پرورش رهبران مناسب آن ضرورت حتمی داشت. در دوره پنجم به بعد مجلس شورای ملی "حزب تجدد" که از تحصیل کرده‌ها و باصطلاح کراواتیها تشکیل شده بود، نماینده قشر لیبرال و غربزده در مجلس بود. این گروه با توجه به ضعف دولت جهت انجام اصلاحات اساسی، هرج و مرج و اغتشاش در کشور و نابسامانی اوضاع اقتصادی بر روی سه طرح عمده تکیه

داشتند. ایجاد دولتی قدرتمند که همه نهادها از جمله مجلس از وی اطاعت مطلق نمایند، ایجاد ارتش نوین و منظم و سرتاسری، ایجاد راههای جدید و بهره‌گیری از پیشرفت و تکنیک اروپائی برای ایجاد تاسیسات و امکانات اقتصادی در همین دوره، قرارداد ۱۹۱۹ که بموجب آن واگذاری معادن و منابع نفتی به انگلستان و تربیت نیروی متخصص و همکاری برای ایجاد ارتش یکپارچه وابسته به انگلیس در مجلس مطرح و با مخالفت همه‌جانبه مدرس روبرو شده بود. مدرس که از دوره دوم مجلس شورا بعنوان نماینده مردم با استعمار مبارزه کرده بود، در مجلس دوره ششم نیز راه یافته و با حزب تجدد و فراکسیون آن که از اینگونه طرحها حمایت می‌کردند، بشدت مبارزه می‌کرد.

سید حسن مدرس که در سال ۱۲۸۷ در اردستان بدنیا آمد و در سن شانزده سالگی برای تحصیل به اصفهان رفت، پس از مدتی با یک گاری ساده به تهران آمد و در جنوب شهر سکنی گزیده و جهت افشای پایگاههای امپریالیسم از جمله لیبرالیسم مبارزات پیگیری را آغاز نمود. وی بسادگی می‌زیست و از زندگی مجلل بیزار بود. بهمین دلیل خانه وی محل رفت و آمد توده‌های مردم بود. با عباراتی ساده و مردم فهم سخن می‌گفت و بهمین دلیل مورد انزجار لیبرالها و مورد استقبال توده‌ها بود. بعنوان نمونه هنگامی که در مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ سخن می‌گوید فریاد می‌زند که: "ما بی طرفیم نباید تمایلی نسبت به سیاست بشود! کابینه وثوق الدوله خواست ایران را رنگ بدهد، اظهار تمایل به انگلیس کرد. بر ضد او ملت قیام نمود. حال هم هر کس تمایل به سیاستی نماید، ما یعنی ملت ایران با او موافقت نخواهیم کرد، چه رنگ شمال، چه رنگ جنوب و چه رنگ آخر دنیا، ما یک مملکتی هستیم فقیر و ضعیف و باید بیطرف باشیم و هیچ رنگی نداشته باشیم و صریحا "عرض می‌کنم، بنده برضد او هستم". همین صداقت و خلوص بود که بر مردم و بخشی از مجلسیان تاثیر می‌گذارد. مبارزه با مدرس روز بروز مشکلتر می‌گردید و تهدید و ارباب وی هیچ سودی نداشت و او را از میدان بدر نکرد. فراکسیون سوسیالیستها که دارای ۱۴ نماینده

بود و رهبری آن بعهدہ سلیمان میرزا بود، به بهانه مبارزه با ارتجاع به دامان "حزب تجدد" افتاده و از آن حمایت می‌کرد. حتی این گروه ضدیت خود را با مدرس بحدی عمده کردند که سلیمان میرزا با مدرس دست به یقه شده و با وی بشدت برخورد رو در رو نمود. اقشار ناراضی و طرفدار بدست آمدن رفاه و امنیت فوری و بدون مبارزه که قادر به تحمل شرایط بعد از جنگ اول و توطئه های انگلیس نبودند، طی تظاهراتی در جلو مجلس و با فریادهای مرگ بر ارتجاع، مرگ بر مدرس به تقویت لیبرالها در مجلس اقدام می‌نمودند. با اوج گیری هرج و مرج و قحطی و نابسامانی اوضاع اقتصادی، مواضع لیبرالها هر روز مستحکمتر می‌گردید و توده های مردم بسوی آنان روی می‌آوردند. با اقبال توده ها از این گروه، کم کم ززمه تغییر حکومت مطرح و ایجاد جمهوری بجای مشروطه سلطنتی مورد بحث قرار گرفت. هدف عمده از این مساله کنار گذاشتن احمد شاه بود که در مقابل فشار انگلستان ایستادگی نموده و گفته بود: "هرگاه بخواهند با ابقای سلطنت، استقلال ایران ضایع شود، مرگ را ترجیح داده و آنچنان سلطنتی را نمی‌خواهم که متضمن بندگی ملت باشد". مدرس که از توطئه بخوبی آگاه بود از سلطنت مشروطه در مقابل جمهوری پیشنهادی لیبرالها حمایت می‌نمود. بهمین دلیل بسیاری از تحصیل کرده های غربی و بخشی از روشنفکران، طرفداران اندیشه های سوسیالیستی، هر کدام با تحلیل متفاوت به یک نتیجه واحد رسیده بودند: "مدرس مرتجع است"؛ با بهره گیری از چماق ارتجاع و اتهام نادانی و هواداری از قاجار و مخالفت با پیشرفت مملکت همه نیروهای مخالف کوبیده شدند. با خالی شدن صحنه سیاسی از نیروهای ضد امپریالیست و توده های و خلقی و باتوجه به ناآگاهی عناصر قشری و ناآگاه به ساز و کار مبارزه، زمینه لازم برای بقدرت رسیدن کابینه سید ضیاء فراهم گردید. پس از آنکه رضاخان بعنوان وزیر جنگ نیروهای قزاق را سامان داد و به حمایت ارتش مطیع و نوپای کشور اطمینان یافت، به نیروهای هوادار خود دستور داد به بدگویی از رژیم سلطنتی پرداخته و خواستار ایجاد جمهوری در ایران شوند و با دامن

زدن به شایعات و تاکید بر ناتوانی احمد شاه خواستار بقدرت رسیدن رضا شاه کردند. علاوه بر انگلستان که از حکومت رضاخان بطور همه جانبه و فعال پشتیبانی میکرد، حکومت شوروی نیز بدلیل آنکه سلطنتی وابسته به فئودالیت را عقب مانده تر از جمهوری وابسته به بورژوازی تلقی می کردند و اعتقاد داشتند رضاخان از میان توده مردم برخاسته و در پی ایجاد حکومتی قدرتمند و ضد ارتجاع است، از وی حمایت نمودند. طبیعی است که نیروهای روشنگری که بشدت تحت تاثیر انقلاب اکتبر و مواضع رهبران جدید شوروی بودند، بجای اتکاء به تحلیلی مکتبی از شرایط کشور به این موضعگیری گردن نهاده و به حمایت از رضاخان پرداختند. رضاخان که از قدرت روحانیون آگاهی داشت با حرکت کردن همراه با دسته های سینه زنی و شرکت در مراسم شام غریبان قشریون و ظاهر بینان روحانی (که بزرگترین طعمه فرصت طلبانند) را نیز بخود جلب و در مقابل خط اصولی مدرس به دفاع از خود واداشت. با بهره گیری مناسب از ناآگاهی بخشی از توده های صادق و تشنجات اجتماعی و حمایت سیاستهای بیگانه، رضاخان میرپنج با عنوان سردار سپه به عمده ترین چهره سیاسی تبدیل شد. رضا خان دامنه قدرت خود را آنقدر توسعه داده بود که زمانی که در سال ۱۳۰۳ مدرس و یارانش یعنی ملک الشعراء بهار، اخگر، کازرونی، زعیم و حائری زاده رضاخان را که تازه رئیس الوزراء شده بود به استیضاح کشیدند، هواداران رضا شاه و نیروهای لیبرال با تظاهرات در بهارستان، مجلس را به تعطیل کشانده و بقول خودشان نقشه های ارتجاع را عقیم گذاشتند. پس از آن رضاخان با سرکوب شورش خوزستان و دستگیری شیخ خزعل و ایجاد امنیت در برخی مناطق، برای خود کسب وجه نمود. در اینمدت نیز با نیروهای گوناگون تماس گرفته و تلاش داشت حمایت آنان را به نفع خود جلب نماید و با رفتن به زیارت عتبات خود را معتقد به اسلام و مذهب نشان داده و بدینترتیب تبلیغات مدرس را خنثی نمود.

رضاخان علاوه بر نخست وزیری و فرماندهی کل قوا، اداره وزارت داخله

(کشور) را نیز خود بعهده گرفت و تمام مسئولین اجرائی را از هواداران خود برگزید. از سوی دیگر وی گناه تمام نابسامانیها و درگیریها را به گردن جناح اقلیت مجلس و بخصوص مدرس انداخته و زمانی که نیروهای ناراضی و عاصی در برابر مجلس تظاهرات می نمودند، شایع می کرد که به دستور مدرس درگیریها ایجاد شده و نیروهای وابسته به مدرس، با عناصر ناراضی به زد و خورد پرداخته اند.

بالاخره رضاخان با جمع کردن سران نیروهای گوناگون از جمله دکتر بهرامی (نماینده لیبرالهای وطن دوست)، خدایار خان (نماینده تجار) و سلیمان میرزا (نماینده گروههای مرفقی) در خانه اش طرح خلع احمد شاه و به قدرت رسیدن خود را تهیه و به آنان قبولاند. در همین مدت رضاخان سعی داشت با ترساندن مدرس از خطر کمونیسم وی را با خود همراه سازد و بوی گفت: "حاضرم با شما همدست شوم و به این اوضاع خراب خاتمه دهیم، چه میترسم ایران بلشویک شود". مدرس که از حیلۀ رضاخان آگاهی داشت، زیر باروی نرفته و تسلیم نشد. در جریان تغییر حکومت، رضاخان به اصطلاح آتش بس اعلام و سعی کرد ضدیت مدرس را به حداقل کاهش دهد. اما در مجلس شورای ملی، هنگام طرح تفویض سلطنت به خانواده پهلوی، وی تصمیم به مخالفت گرفت، اما هواداران رضاخان بوی اجازه سخن گفتن نداده و با هیاهوی فراوان با رفتن وی به پشت تریبون موافقت نکردند.

با تصویب مواد ۳۶، ۳۷ و ۳۸ متمم قانون اساسی در مجلس موسسان فرمایشی، سلطنت به رضاخان واگذار گردید و در خانواده وی موروثی شد. وی در ابتدای سلطنت خود با بستن مشروب فروشیها، بهبود اوضاع ارزاق عمومی از جمله نان و از بین بردن قدرتمندان محلی و حتی دادن آزادیهای محدود سیاسی در بخشهایی از توده مردم نفوذ نمود. سپس با مدد نیروهای لیبرال که از تخصص و تجربه نیز برخوردار بودند، اقدام به ایجاد مراکز صنعتی (وابسته) و فرهنگی نمود. وی در هرگام مخالفین خویش را از سر راه برداشته و عناصری

مانند ملک الشعراء بهار را با پست و امکانات و افرادی مانند سران عشایر را با تهدید و تطمیع و عناصری مانند مدرس را با ترور از پیش پای خود برداشت. رضاخان پس از آنکه مخالفین قدیمی و سرسخت را قلع و قمع نمود، عده‌ای از همکاران سابق خود را که حاضر به اطاعت مطلق و کورکورانه نبودند، از بین برد. بعنوان نمونه وی شخصا "دستور قتل سه تن از اعضای کابینه خود را صادر کرده و با بهره گیری از این سیاست وسیله ارباب سائیرین را نیز فراهم نمود. بدنبال تحکیم مواضع، وی به اجرای سیاست انگلستان همت گماشته و از دادن امتیازات گوناگون به آنان خودداری ننمود. علاوه بر آن وی با مصادره بخشهای عمده ای از مزارع سرتاسر کشور از جمله شمال و اختصاص بهترین مراتع بخود (تحت عنوان شکارگاه سلطنتی) بسرعت به یک فئودال بزرگ تبدیل و به همه کسانی که وی را فرزند خلق و دارای پایگاه طبقاتی خرده بورژوازی می دانستند نشان داد که لیبرالها در انتهای کار خود با طبقات ملا و مترف همگام خواهند شد.

پس از آنکه وی موضوع کشف حجاب و حمله به فرهنگ اسلامی را بشدت بمورد اجرا و تعقیب گذاشت، احساسات مذهبی توده‌های مردم بشدت تحریک و در مقابل وی تصمیم به ایستادگی گرفتند. اما رضاشاه با حمله به مسجد گوهرشاد نشان داد که برای خونریزی و اسارت توده مردم از اربابان خود اختیارات تام گرفته است. با توجه به پراکندگی نیروها، عدم سازماندهی مناسب توده‌ها و از دست رفتن رهبران انقلابی و مکتبی، مردم در مقابل این تهاجم مقاومت ننموده و یا عقب نشستند، یا آنکه دست به مقاومت منفی زدند.

منابع نفتی در دست انگلستان قرار گرفت و راه آهن شمال به جنوب جهت انتقال کالاهای ممالک اروپایی به سرتاسر کشور کشیده شد و ادارات دولتی سازمان یافت و ارتش هر روز بسمت وابستگی گامهای بیشتری برداشت. بدین ترتیب لیبرالیسم جاده صاف کن امپریالیسم انگلیس گردیده و با اوجگیری دیکتاتوری، عناصر بهینابینی لیبرال از صحنه کنار گذاشته شده و یا مجبور به همکاری همه جانبه

با دستگاه گردیدند .

پس از بقدرت رسیدن رضاخان ، ایجاد یک حکومت مرکزی قدرتمند ، رویای عمده و مهمی بود که بسیاری از تحصیلکرده ها در سر می پروراندند . استدلال روشنفکران آن بود که برای پایان دادن به حکومت ملوک الطوائفی و خان خانی و ایجاد حداقل تحولات ، از میان بردن قدرتهای محلی و خودکامه و فاسد که هیچ اندیشه ای جز چاپیدن توده ها نداشته و هر لحظه برای از بین بردن رقبای خود آماده نزاع هستند ، ضرورت تام دارد . ایجاد ادارات و سازمانهای سرتاسری میتواند به انجام این مقصود کمک نماید و ارتش منظم و باصلاح ملی قادر بود از تمامیت ارضی کشور دفاع نماید . زمانی که رضاخان بر آن شد که سازمانها و موسسات علمی و فرهنگی مانند دانشسرایعالی و دانشگاه تهران را نیز بنیاد گذارد ، امید پیشرفت کشور با استفاده از مدل آتاتورک در دل متجددین قوت گرفت .

رضاخان با بهره گیری از نیرو و اندیشه همین متجددین پایه های قدرت خود را روز بروز مستحکمتر کرده و هر نوع مخالفتی را بتدریج از پیش پای خود برداشت . نکته اساسی و مهمی که پرداختن بدان میتواند ذهن بسیاری از روشنفکران را باز نموده و قضاوت آنها را متکی به تحلیلی تاریخی از لیبرالیسم نماید ، آنستکه با اقدامات رضاخان ، نظام فئودالیت نه تنها ضربه نخورد ، بلکه مستحکمتر نیز گردید . تنها تحولی که رخ داد ، تغییر ترکیب طبقه فئودال در ایران بود . ماموران عالیرتبه دولتی و لشکری و محترکان و رباخواران به خرید زمین روی آورده و خود به مالکان عمده تبدیل شدند . با ایجاد ادارات و سازمانهایی مانند ثبت اسناد و مدارک ، عدلیه و ژاندارمری ، مالکیت آب و زمین از شکل سنتی به شکل قانونی تبدیل و دولت خود حراست از نظام بزرگ مالکی را بعهده گرفت . علاوه بر آن ، رضاشاه با بدست آوردن زمینهای بسیار فراوان در مناطق حاصلخیز از جمله شمال کشور ، خود به زمینداری بزرگ تبدیل

گردید.

بدین ترتیب چون منافع رضاشاه با منافع فئودالهای بزرگ گره خورده بود، هر نوع تحول در نظام کشاورزی ایران، بعنوان نظام سلطه و حاکم امکان ناپذیر بود. بطوریکه هنگام خلع رضاشاه، بیست هزار ده بسیار پر حاصل تنها در اختیار ۳۷ خانواده بود و ۶۰ درصد از دهقانان فاقد زمین کشاورزی بودند. لیبرالهایی که خود در بقدرت رسیدن رضاشاه سهم بودند، با تراژدی هولناکی روبرو شده بودند و بدست خود غولی ساخته بودند که حتی آزادیهای اواخر دوره قاجار که از سر ضعف حکومتی داده میشد را نیز از بین برده بود. از آنجا که تهور مبارزه جدی و پیگیر هرگز در ذات لیبرالها نبود، بتدریج بخش عمده آنان بصورت "عمله ظلمه" خدمتگزار دستگاه شده و با قبول مناصب دولتی در وزارتخانه های فرهنگ، امور خارجه و دانشگاهها به ابزار قدرت تبدیل شدند و عده ای که حاضر به قبول این خفت نبودند، تنها به کارروشنفکری یعنی سرودن اشعار همراه با کنایه و یا نوشتن کتابهایی که سیاق آن به مذاق همه خوش آیند باشد، پرداختند.

براساس قوانین گوناگون از جمله "قانون کدخدائی" مصوب آذرماه ۱۳۱۴ و "قانون عمران" مصوب آبانماه ۱۳۱۶ کلیه قوانین اخذ مالیاتهای سنگین از کشاورزان کم درآمد تحکیم و استثمار شدید و همه جانبه ای بر دهقانان تحمیل گردید. بدنبال آن براساس قانون "تعیین سهم مالک و زارع نسبت به محصول زمینهای زراعتی" که با فشار رضاخان در ۲۵ شهریور ۱۳۱۸ از مجلس فرمایشی و شاهانه گذشت و ارتجاعی ترین قانون کشاورزی یعنی تقسیم حاصل و درآمد زمین براساس عوامل پنجگانه زمین، آب، بذر، گاو و کار بدست عنصری که امید لیبرالها برای ترقی و تعالی بود، اجرا گردید. کوتاه سخن آنکه با بسط فرهنگ اروپائی و حضور برخی از رویناهای تمدن غرب (مانند قطار سرتاسری) در ایران نه تنها تحولی در مناسبات اقتصادی و اجتماعی پدید نیامد، بلکه آزادیهای اجتماعی از بین رفته و فرهنگ سنتی و اسلامی موردسنگینترین تهاجم قرار گرفت.

در شهریور ۲۰ که جنگ جهانی دوم آغاز گردید، رضاخان که خود را همتای هیتلر در ایران و خاورمیانه تلقی می‌کرد و تکاثر، قدرت عقل وی را زائل کرده بود، با فاشیسم آلمان همراهی نشان داد و بهاربا بان انگلیسی خود بی‌مهری نمود. بهمین دلیل دولت انگلستان وی را کنار گذاشته و پسرش محمدرضا را بجای وی منصوب نمود. او نیز تاکتیکهای پدر را بهمین دقت تکرار و در آغاز حکومت خود، برخی از اقدامات برانگیزاننده پدر از جمله منع حجاب اسلامی را لغو و در پی دلجوئی ظاهری از مردم برآمد.

در شرایطی که محمدرضا به سلطنت رسید، قحطی و خشکسالی، اشغال بخشهایی از کشور، نابسامانی اقتصادی، پراکندگی نیروهای سیاسی و عدم وجود یک نیروی قدرتمند و جایگزین، باعث گردید که وی بتواند با کمک مشاورین خارجی و سیاستمداران کهنه کار و وابسته بسرعت بر اوضاع مسلط و قدرت را در دست بگیرد. او نیز مانند پدرش در آغاز در حفظ نظام فئودالیتة تلاش فراوان نمود و با ایجاد سازمانی جهت نگهداری و اداره املاک سلطنتی در حفظ غارت‌های پدر کوشش فراوان نمود. بنا به اظهارات ارسنجانی وزیر کشاورزی شاه مخلوع در سال ۱۳۴۰ املاک سلطنتی دویست و هشتاد هزار هکتار بود که برای نقشه برداری از آن ده میلیون تومان دستمزد داده شده بود و در این اراضی بیش از ۲۵۰ هزار دهقان فعالیت داشتند.

از آنجا که حفظ منافع طولانی مدت امپریالیسم در گرو تحکیم شاه بود، نقشه های فراوان برای تثبیت قدرت پادشاه طراحی و اجرا گردید. بموازات خزش شاه بر نردبان امریکا و بسوی قدرت و خودکامی، نیروهای آزادیخواه و میهن دوست پس از ضربات سنگین رضاشاهی با بهره گیری از شرایط اجتماعی سازمانهای اولیه را برای مبارزه ایجاد نمودند.

امریکا در ایران بسرعت جای انگلیس را می‌گرفت و حتی در مواردی کمپانیهای امریکائی و انگلیسی به مخالفت با یکدیگر می‌پرداختند. با آغاز حکومت قوام السلطنه قراردادی میان ایران و امریکا منعقد شد که بموجب آن

برنامه هفت ساله توسعه ایران بدست کارشناسان آمریکایی سپرده شد و قرار شد هزینه این طرح از طریق اخذ وام از بانک "توسعه و ترمیم" تامین گردد . پس از آن بتدریج آمریکائیان در ایران قدرت گرفته و کشور را بسوی وابستگی کشاندند .

برای ضربه زدن به منافع خارجیان و آغاز یک مبارزه جدی و همه جانبه ضد استعماری و جلوگیری از افزایش نفوذ آمریکا ، بیرون آوردن منافع نفت از چنگ خارجیان ضرورت داشت . طبیعی است که لازمه چنین حرکتی فراهم آوردن امکانات مناسب در داخل بود . بهمین دلیل در سال ۱۹۴۹ ، جبهه ملی برهبری دکتر محمد مصدق بوجود آمد . این جبهه خواستار ابطال انتخابات تقلبی مجلس شانزدهم ، آزادی احزاب سیاسی و الغای حکومت نظامی گردید و برای تحقق این سه هدف توانست بخش عمده ای از نیروها را جلب و جذب نماید . پس از تشکیل مجلس شانزدهم ، دکتر محمد مصدق ، با بهره گیری از امکانات مجلس دوره شانزدهم ، مبارزات خود را ادامه داده و بسیاری از نیروهای بالنده اجتماعی را متحد نمود .

از سوی دیگر در همین زمان لیبرالها در آمریکا در حال قدرت گرفتن بوده و با بهره گیری از تاکتیکهای آنان برنامه های روزولت که نفوذ غیر مستقیم در کشورهای زیر سلطه بود ، بمورد اجرا گذاشته میشد . این گروه که شاه را مناسبتر از پدرش برای تامین منافع غرب می دانستند ، از هیچ کوششی برای حمایت از شاه دریغ ننمودند . با این وجود نهضت ملی و میهنی ایران با بهره گیری از پشتوانه مردمی توانست مصدق را به نخست وزیری رسانده و حتی شاه را وادار به تمکین نماید .

طیف وسیعی از نیروهای اجتماعی که همگی در اصول کلی مبارزه ، بایکدیگر اشتراک نظر داشتند ، اما هر کدام دارای گرایشها ، تمایلات و ویژگیهای خاص خود بودند ، در جبهه ای متحد آماده مبارزه شدند . از آنجا که شرح مبارزات نهضت ملی در حد این مقاله نیست ، قصد بررسی و تجزیه و تحلیل علل رشد

و نفوذ و سپس افول و خاموشی این نهضت را نداریم، از کنار آن گذشته و تنها به یک وجه قضیه نظر داریم. این وجه عمده آنستکه بخشی از این نیروها تا آخرین نفس مبارزه کرده و همچون مصدق سرتسلیم فرود نیاوردند و برخی دیگر مانند شاهپور بختیار در پی گردآوری مال و خرید سهام رفته و بجای کسب صلاحیت و تقوا، در شرایط بعدی به ابزار دست رژیم تبدیل گردیدند. این دسته را لیبرالهای وابسته و خود فروخته می‌نامیم.

بعد از سرکوبی نهضت ملی ایران و پس از ۲۸ مرداد سال ۱۳۲۸ (۱۹۵۳)، بخشی از نیروهای تحصیلکرده که حتی گاهی در خارج از کشور نیز دارای سوابق مبارزاتی بودند، در اثر عدم وجود انگیزه های سالم و عدم انسجام فکری و ذهنی حامله الحطب دستگاہ شده و بتدریج قشر مشخص تکنوکرات و بوروکرات را بوجود آوردند.

جمعبندی شکست نهضت ملی ایران و بررسی علل اختلافات گردانندگان اصلی این نهضت، بخشی از نیروهای مذهبی را وادار کرد که صف خود را از ملیون که با عقاید گوناگون و متفاوت در کنارهم مبارزه می‌کردند، جدا سازند. با ایجاد یک جبهه جدید از مبارزین ضد استبداد مذهبی، بتدریج فرهنگ مذهبی رشد نموده و سازمان‌هایی مانند "نهضت آزادی ایران" شکل گرفتند. این جبهه نیز یک طیف گسترده بود که تلاش میکرد ضمن پذیرش اندیشه‌های مذهبی از علوم و فنون جهت اثبات عقاید خود بهره بگیرد. کتابهایی که این عناصر نوشته‌اند، مبین آنستکه مذهب بیشتر بصورت یک فرهنگ و نه یک مکتب مورد نظر بوده‌است. این گروه که بیشتر در غرب تحصیل کرده و هنوز زیر نفوذ ابهت فرهنگ و تمدن غرب بودند، نتوانستند خود را از اندیشه‌های لیبرالهای اروپا و آمریکا مستقل ساخته و مشی نوینی را به‌اتکاء مکتب درپیش گیرند. بدین ترتیب لیبرالیسم مذهبی که مبارزه با استبداد و گسترش فرهنگ مذهبی و بهره‌گیری از آن جهت بسیج توده‌ها را وجهه همت خود قرار داده بود، شروع به رشد و نمود کرده و طبیعی است که ابتدا در مراکز روشنفکری مانند دانشگاهها و

مدارس و سپس در اقشار مرفه و حتی متوسط دارای اعتبار و حیثیت گردید . ایجاد یک نظام نوین اجتماعی که بتواند به اتکاء اصول مکتب راهی جدید را بگشاید هرگز در اندیشه آنان راه نداشت و برعکس ایجاد نظام سلطنتی متکی به آراء مردم و با قبول فرهنگ مذهبی مورد قبول آنان بود . ملاحظه طرز تفکر این افراد ، (بعنوان مثال مدافعات مهندس مهدی بازرگان) نشان میدهد که این گروه در همه وجوه با رژیم ضدیت نداشتند و بهمین دلیل مورد سرکوب و تهاجم نبوده و توانستند در تصفیه های سنگین ساواک جان سالم بدر برده و در مواقع مقتضی دست به تلاشهای ضد استبدادی بزنند . طرز تفکر این گروه ایجاب میکرد که به لیبرالهایی که در رژیم صاحب منصب و قدرت نسبی بودند (مانند مهندس معین فر در سازمان برنامه و مهندس بنی اسدی در سازمان آب و آموزش و پرورش) با این گروه در رابطه بوده و حتی به رایزنی با آنان بپردازند . گروه دیگری از لیبرالهای کاملاً وابسته مانند بنی احمدها نیز تماس خود را با لیبرالهای مستقلتر کماکان حفظ نموده و پنهانی با آنان به مذاکره می نشستند . بعد از اعلام اصلاحات شاهانه ، بخشی از لیبرالهای ملی مانند پان ایرانیستها که هنوز داعیه مبارزه داشتند ، اما در عمل منزوی شده بودند ، اعلام کردند که تحولات مزبور دارای سمتگیری انقلابی است و به این بهانه با رژیم همکاری علنی و همه جانبه را آغاز و حتی نقش تئوری پرداز این رژیم را بعهده گرفتند .

با قیام خونین پانزدهم خرداد سال ۴۲ ، جبهه نیروهای مذهبی تقویت شده و لیبرالهای مذهبی که زمینه رشد مساعدی یافته بودند ، به ترویج افکار و اندیشه های خود پرداخته و امید داشتند که در شرایط مساعد به مبارزه ادامه دهند . لیبرالهای مذهبی در داخل و خارج کشور با احتیاط فراوان و با گامهای لاک پشتی بقدرت رسیدن دمکراتها در آمریکا و طرح حقوق بشر را به فال نیک گرفته و با چراغ سبز آنها ، در داخل و خارج جهت کسب قدرت تلاش کردند و زمانی پس از آنکه نیروهای عقب مانده تری مانند جبهه ملی رهبری نهضت

اسلامی را پذیرفتند به نهضت پیوستند. آنان اختلافات عمده خود را تخفیف داده و برای انجام یک مصالحه و واداشتن امام خمینی به یکسازش اولیه تلاش نمودند. اما امام با اتکاء به حمایت توده های جان برکف خواستار تغییر رژیم و برکناری شاه شده و مشعل مبارزه را در سمت مبارزه با امپریالیسم در پیشاپیش نهضت در دست داشتند.

بعد از آنکه در بیست و دوم بهمن ماه انقلاب اسلامی ایران به نتیجه رسید، لیبرالهای مذهبی که با بهره گیری از ناشناس بودن سایر نیروها و به اتکاء شرایط خاص انقلاب بقدرت رسیدند، تلاش کردند با طرح موضوع سیاست "گام به گام" اهداف خود را جامه عمل پوشانده و با دعوت مردم به آرامش و کنار رفتن از صحنه از تعمیق مبارزه جلوگیری و حرکت را در حد ضد استبدادی نگاهدارند. اما همانطور که میدانیم و خود شاهد بوده ایم، لیبرالیسم مذهبی نیز عدم توانمندی خود را برای ایجاد حداقل تحول نشان داد و ناچار برخی از اهرمهای قدرت را از دست داد.

چگونگی تکوین اندیشه های لیبرالهای مذهبی

اغلب کسانی که در دولت موقت شرکت داشتند، جزو لیبرالهای مذهبی محسوب میشوند. تکوین اندیشه های لیبرالی هم چنانکه اشاره شد، به یک جریان و سیر تاریخی برمیگردد و نمی توان آنرا جدا از تحولات و تغییرات اجتماعی و عوض شدن مناسبات و نظامهای موجود در جامعه بررسی کرد. در ایران بعد از مشروطیت، چنانکه دیدیم، عده ای از فرنگ رفته ها و شیفتگان تمدن غربی، چگونه شعار از فرق سر تا نوک پا فرنگی شدن را سر دادند و پایه گذاران تفکرات لیبرالی بعد از مشروطیت گشتند. در فاصله مشروطیت تا دوره رضاخان این جریان همچنان استمرار داشت و اغلب روشنفکران و تحصیلکرده ها را بخود جذب میکرد. با پیدایش انقلاب اکتبر در ۱۹۱۷، اندیشه های مارکسیستی

و ماتریالیستی قدرتی تازه کسب کرد و پیروزی انقلاب اکتبر برخی از روشنفکران و تحصیلکرده‌ها را جذب این اندیشه‌ها ساخت. کتابهای مارکسیستی رفته رفته بفارسی ترجمه شد و ادبیات و فرهنگ جدیدی را در میان قشر روشنفکر ایرانی مطرح ساخت. یکدوره نسبتاً "توام با آزادی موجبات رشد هرچه بیشتر جریان مارکسیستی در ایران را پدید آورد. روشنفکرانی که بدنبال علاج دردهای اجتماعی بودند و می‌خواستند در مبارزه اجتماعی شرکت جویند، "خواهان راهنمای عمل" بودند تا در پرتو آن به فقر و گرسنگی و استبداد و ارتجاع پایان دهند. بیکاری و فقر و هرج و مرج بعد از جنگ نیز این نیاز را تشدید میکرد. در آن شرایط هم هیچ جریان مرفقی در مقابل مارکسیست‌ها وجود نداشت و تنها تدعناصری مرفقی وجود داشتند که از مکتب بعنوان راهنمای عمل دم می‌زدند. احزاب ارتجاعی نظیر آنچه سیدضیاءالدین و جریانات باصطلاح ملی دیگر درست کرده بودند، نمی‌توانست هیچ‌جاذبه‌ای در مقابل جریان مارکسیستی داشته‌باشد. اندیشه‌های مذهبی نیز در قالب‌های قشری نمی‌توانست جوابگوی نیازهای روشنفکران باشد و راه حلی برای رفع مشکلات اجتماعی مطرح سازد. عملکردهای ارتجاعی و اندیشه‌های تحجری نمایندگان این جناح خود یکی از موجبات رانده شدن روشنفکران از مذهب می‌گشت و جریانات مارکسیستی هم با انگشت‌گداردن روی این چنین عملکردها و اندیشه‌های واپسگرایانه حکم کلی صادر می‌کردند و مذهب را مخالف علم و ترقی و پیشرفت معرفی می‌کردند و نمودهای فراوان از حرکت جریانات قشری را مثال می‌آوردند. هر چند انگیزه سائقه برخی از نمایندگان این جناح "مخالفت با اجنبی" و روحیه ضد بیگانه آنان بود، ولی مجموعه عملکرد آنها به حساب قشریگری نوشته میشد و دین و مذهب بعنوان افکار و اندیشه‌های ضد علمی و خرافی قلمداد میشد. هر کس در آن شرایط می‌خواست از مذهب اصیل دفاع کند، با انگ و مارک مرتجع و خرافی کنار گذاشته میشد. ابتدای آشنائی ایرانیان با علوم و فنون جدید بود و مطلق نگری علمی بر اذهان حکومت میراند. علم معیار ارزیابی ارزش‌ها بود

و چون ظاهراً " علم و مذهب با یکدیگر همسانی و همسوئی نشان نمی دادند ، مذهب بایستی بنفع علم دنا میرفت . موج حملات از این طریق نسبت به اندیشه ها و تفکرات دینی موجب پیدایش حرکت عکس العملی و دفاعی در برخی از روشنفکران مسلمان شد . آنها کوشیدند با برپائی کانونها و انجمن های غلط بودن اندیشه مخالف علم و مذهب را ثابت کنند و در عین حال با تفکرات قشری و برداشت های قالبی از اسلام مبارزه نمایند . انجمن های نظیر آنچه در تهران و مشهد تاسیس شد هدفشان مبارزه و مقاومت با موجی بود که ایجاد شده بود ، هر چند این انجمن ها تشکیلی ابتدائی از برخی دلسوزان به مذهب را پدید آورد و بعدها کانونی شد برای پرورش اندیشه های مستقل مکتبی ولی ضعف اساسی اینگونه انجمن ها و کانون ها در این بود که می کوشیدند صرفاً از طریق اثبات غلط بودن تئوری های مادی در زمینه مذهب کار کنند و بدنبال مبارزه اجتماعی نبودند . از این رو اقبال چشمگیری از آنها بعمل نیامد . روشنفکران بدنبال مکتب راهنمای عمل بودند ، ادبیات و فرهنگ مارکسیستی که با سابقه متجاوز از نیم قرن خود و تجربیات در زمینه تشکیلات و سازماندهی و روزنامه خوانی و آرشبو و مبارزه مخفی و علنی و . . . بعنوان یک مجموعه سیستماتیک جوابگوی نیازهای روشنفکران بود که میخواستند علیه استعمار و استبداد و ارتجاع مبارزه کنند .

تجدید ^{زنده} حردت انجمن ها و کانون های اسلامی نتوانست جاذبه ای برای گرایش مردمی ^{مردم} روشنفکران به مذهب ایجاد کند . اکثر کسانی که در این انجمن ها گرد آمدند ، نیروی خود را صرف اثبات علمی بودن مسائل مذهبی نمودند . گاهی هم که سخن جدیدی یا برداشت نوی در این میان مطرح می گشت ، با حمله ارتجاع و ^{بجای} بگماتک تکفیر مجبور به عقب نشینی می شد و در نتیجه سخن و پیام را در لاف و پیچیدگی بیشتری فرومی برد و ابهام آنرا می افزود و از صراحت پیام می کاست . ^{تبی} پیام و ابلاغ قرآنی که برای ناس و توده های عامی هم صراحت و بلاغت خود را داشت به این ترتیب غامض میشد و پرده ای از الفاظ علمی و فلسفی آنرا در ^{سوی} سارند ^{سارند} حسین ^{سارند} (ها) ^{سارند} میسارند

خود فرو می‌برد. با اعزام برخی از فارغ التحصیلان به غرب جهت ادامه تحصیل این مسئله نضح بیشتری یافت. اغلب آنان کسانی بودند که از داده‌های مکتبی در مورد حکومت و سیاست و اقتصاد و نظام اجتماعی و ... اطلاع درست و کاملی نداشتند و مکتب را بعنوان راهنمای عمل درک نکرده و از جامعیت و شمول آن بر کلیه موارد زندگی فردی و اجتماعی و تبیین هستی و ... بی‌خبر بودند. آنچه را که در سرزمین خود دیده بودند، برداشت‌های قشری از مذهب که در حضور رابطه فرد و خدا محصور بود و ارتباطی با مسائل اجتماعی و سیاسی نداشت و هر اندیشه نو را مخالف مذهب قلمداد می‌کرد و طرحی برای اداره جامعه در دست نداشت که در عین حال عده‌ای حکومت را غاصب می‌دانستند و عده‌ای دیگر به سازش و توجیه با حکومت رضاخانی تن داده بودند. استبداد و خفقان و فقر و جهل موجود در جامعه ایران آنزمان برای کسانی که بتازگی با پیشرفت و تمدن غربی از نزدیک آشنا می‌شدند، موجبات شگفتی فراوانی را پدید آورده بود. نظم و امنیت رفاه و پیشرفت، تمدن و ترقی و تکامل صنعتی و رشد اجتماعی غرب چشمان بفرنگ رفته‌های ایرانی را مسحور خود ساخت. تبلیغات مصنوعی در مورد اهمیت علم که بوسیله بلندگوهای استعماری سر داده میشد و تمدن و پیشرفت کشورهای استعماری را ناشی از تکیه بر علم تلقی میکرد (نه استعمار) این ساده بینی را در برخی از فرنگ رفته‌های ایرانی پدید آورد که با تکیه بر علم میتوان تمام کمبودهای موجود در جامعه را حل کرد و اساساً تمامی ضعف و عقب ماندگی‌ها در زمینه صنعت و تکنیک ناشی از "بی علمی" و عدم تخصص و تکنیک است و بایستی کارشناس‌ها هر چه زودتر تربیت یافته و کارها به کاردانان سپرده شود تا چرخ‌های اقتصادی براه افتاده و جاده ترقی و کمال را بپیمایند. مقایسه نظام‌های اجتماعی حاکم در غرب با نظام حاکم بر ایران این فکر را قوت داد که مادر تمام بیماریهای اجتماعی در ایران استبداد و نبود آزادی است و اگر غرب به نظم و امنیت و رفاه دست یافته، در سایه داشتن سیستم پارلمانی و مجلس و دستگاه قضائیه و مجریه و اجرائیه مجرا از

هم با وظایف و مسئولیت های مشخص است، و حد و مرز هر کس مشخص است و دولت با قوه قاهره خود کنترل و رتق و فتق امور را به عهده داشته و آزادی فردی همگان را تضمین کرده و با ایجاد محیط آرامش و امن این اطمینان را در اشخاص پدید آورده که اگر سرمایه گذاری کنند، کسی مال آنها را غصب نخواهد کرد و دولت ناظر بر کلیه جریانات و امور است و امکان تجاوز و تخطی از حدود و مقررات و نظم و قانون را از اشخاص سلب می کند. نضج اندیشه لیبرالهای مذهبی در بها دادن به استبداد و مخالفت آنها با استبداد از همین جا نشأت می گیرد. آنها تمدن غربی را در مقایسه با استبداد داخلی وقتی می سنجیدند نمی توانستند از محاسن آن درگذرند، از طرف دیگر شناختی از معیارها و موازین مکتبی در زمینه برپائی حکومت نداشتند و در حقیقت سیاست را امری جدا از مذهب تلقی می کردند و حتی بعدها که خواستند کتابی در زمینه ارتباط دین و سیاست بنویسند، این قضیه را نفی نکردند که بالاخره باید کارشناسان اداره امور را برعهده گیرند و یک نوع آمیزش بین تفکر لیبرالی غربی و اندیشه مذهبی پدید آورند. چون اطلاعی از دموکراسی مکتبی نداشتند، دموکراسی غربی را بجای آن پذیرفتند. چون اطلاعی از امامت و مرکزیت انقلابی در رابطه با مکتب نداشتند، سیستم پارلمان تاراستی غرب را پذیرفتند، چون در جریان آزادی مکتبی نبودند، آزادی لیبرالی دوران سرمایه داری رقابتی غرب را پذیرا شدند و آزادی بیان و اندیشه و سرمایه گذاری و ... را برای "همگان" امری لازم و ضروری و حیاتی شمردند. چون از قاطعیت مکتبی حظی نبرده بودند، سیاستهای گام بگام و کجدار و مریز و رفرمیستی را پذیرا شدند. و چون در اثر تماس با فرهنگ غربی بیش از پیش به نتیجه اثرات محیط بر روی رشد افراد و اندیشه ها و تربیت اشخاص وقوف یافته بودند و از آموزش های انقلابی مکتب در زمینه تکیه بر خود و درون آدمی بعنوان مرکز اساسی کجرویها و انحرافات و نفس اماره بعنوان مرکز خودسازیهها و ضمیر وجدان آدمی اطلاعی نداشتند، یا بعمق آن واقف نبودند، اصالت را در رخدادها و حوادث و حرکت پدیده ها بعامل خارجی

دادند. لیبرالها بجای بی جوئی علل شکست و ضعف ها در درون، به بیرون پرداختند و از همین جا رشد تفکرات رفرمیستی و اصلاح طلبانه در آنان نضج گرفت. زیرا وقتی اصالت به خارج داده شد، آدمی از انتقاد و بازپرسی رها میشود و شکست ها و ضعف ها بهای عامل خارجی نوشته میشود و علت سقوط ۲۸ مرداد نه در ضعف جبهه داخلی بلکه در عملکردهای امپریالیسم که از "خارج" وارد شده است، مورد بررسی قرار میگیرد و بدینسان ضعف ها و نواقص همچنان دست نخورده باقی میماند و به خودسازی و تزکیه نفس و رفتار و عملکرد بها داده نمیشود و گناه هر شکست و کمبودی به گردن شرایط خارجی گذاشته میشود و چون تکیه بر درون نیست، همواره در عملکردها ملاحظه کارانه برخورد میشود و هر اقدامی با توجه کامل و عدیده به امکانات و شرایط صورت میگیرد و هیچ کوششی برای دگرگونی شرایط خارجی بعمل نمیآید. "حرکت های لاک پشتی" بجای مشی انقلابی و سیاست گام بگام بجای سیاست قاطعیت مکتبی نتیجه چنین طرز تفکر لیبرالی است. لیبرالهای مذهبی چون تکیه بر علم کرده بودند، کوشش خود را مصروف تبرئه ساختن مذهب از اتهام ضد عالمی بودن نمودند، آنها جوانان را از مبارزه اجتماعی باز می داشتند و توصیه های شان همواره برای کسب علم و مقابله با جریان مارکسیستی بود. هر چند نمی توان سهم برخی از آنان را در شکستن جو خفقان و مبارزه با استبداد و دیکتاتوری بعد از شهریور ۲۰ فراموش کرد اما عملکردهای انحرافی عده ای دیگر از آنها را در عوض کردن کانال مبارزه نیز نباید نادیده گرفت. کتابهای "مطهرات در اسلام" و "یاد و

سپهرین در قرآن" و... که شاهد گویای چنین طرز تفکری است، کوشش و هم و فلذراع غم نویسندگان اینگونه کتابها را برای اثبات علمی مسائل مذهبی و شرعی نشان مانت و می دهد. به بیان دیگر با ملاک قرار دادن "علم بشری" صحت و وحی و فرامین در اسلام

هم مانع از بازگشت به علم و عقلانیت است
مطهرات در اسلام
سپهرین در قرآن

لیبرالهای مذهبی که سببشان در نوشته های بازرگان یافت میشود، مکتب

سپهرین در قرآن
مکتب

را بعنوان یک امر جامع که جهان بینی و رفتار و عمل اجتماعی فرد را در زمینه اقتصادی- اجتماعی باید مشخص کند قائل نبودند و همانطور که اشاره شد، وقتی از رابطه بین دین و سیاست سخن می‌گفتند، به مرزبندی بین آندو نیز اشاره می‌کردند. برای نمونه در کتاب مرز بین دین و سیاست نوشته بازرگان چنین می‌خوانیم:

"هم چنین بعضی از احزاب یا افرادی که از روی غرض یا حتی حسن نیت دین داری را وسیله و فرصتی برای هدف های مشروع و مسلک های سیاسی خود می‌گیرند و میخواهند آنها بعنوان عاملی جهت جلب نظر یا قدرت اثر فکری و حزبی خود قرار دهند، این دسته نیز پا از مرز حق و صحیحی که باید میان دین و سیاست رعایت شود، بیرون می‌گذارند. همنطور، مسلمانهای مومنی که میخواهند در لوای عقاید دینی و در داخل صحبت های سیاسی خود ولو مشروع را ترویج نمایند."

حاصل این سخن چنین است که افراد مذهبی میتوانند در امور سیاسی دخالت کنند ولی باید بین دین و سیاست مرز باشد. این سخن در مقایسه با حرف های تقی زاده قابل توجه است زیرا او که معتقد بود از نوک سر تا ناخن پا باید فرنگی شد اعتقادی به این امر که یک فرد مذهبی هم میتواند در امور سیاسی مداخله کند نداشت و درست سیستم تفکر غربی را می‌پذیرفت مادر اندیشه لیبرالهای مذهبی چون اعتقاد به مذهب وجود دارد، این چنین توصیه می‌کنند.

در اینجا لازم نیست این اندیشه را با تفکر مکتبی و متون مذهبی مقایسه کنیم ولی از بابت اشاره بد نیست جمله ای را که امام خمینی درباره سیاست و رابطه آن با مذهب در کتاب تحریرالوسیله صفحه ۳۴ ذکر کرده اند، بیاوریم. "الاسلام دین السیاسته بشوونها یظهر لمن له ادنی تدبیر فی احکامه الحکومه والسیاسته والا اجتماعیه والاقتصادیه فمن توهم ان الدین منفک عن السیاسته فهو جاهل لم یعرف الاسلام والا السیاسته".

"اسلام دین سیاست است، در تمام موارد آن و این برای کسی که در احکام حکومتی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن تدبیر کند، روشن میشود و کسی که توهم کند و بپندارد که دین از سیاست جداست او جاهلی است که نه اسلام را شناخته و نه سیاست را".

در متون مذهبی هم که رهبران و ائمه جامعه را "سیاسته العباد" معرفی می‌کند، اشاره به همین تفکیک ناپذیری مرز بین دین و سیاست میباشد. هرچند وقتی لغت سیاست بکار برده میشود، نباید آنرا با دروغ‌ها و تزویرهایی که اغلب سیاستمدارانی که بکار می‌برند، اشتباه گرفت.

طرز فکر لیبرالی دامن اغلب محصلین ایرانی را که بخارج اعزام میشدند میگرفت و بسته به آن که زمینه مذهبی داشته باشند، یا نه، لیبرال ملی و یا لیبرال مذهبی می‌شدند و بر می‌گشتند. اغلب کسانی که در حزب ایران بودند از این تیپ افراد بودند و اغلب دارای طرز فکر واحدی بودند که تحت تاثیر فرهنگ غرب و سرمایه داری بوجود آمده بود. البته ممکن است کسی به خارج برود ولی تحت تاثیر جریانات حاکم بر سیستم آنجا قرار نگیرد، بلکه با برخورد انقلابی و طرز فکر انقلابی به تضادهای موجود در جامعه سرمایه داری بیش از پیش پی برده و بلزوم دگرگونی مناسبات دست یافته و علل پیشرفت و تمدن غربی را نه در سیستم حاکم بر آن، بلکه در استثمار خلق‌های محروم پی جوئی کند و عنصری مبارز و ستیزه‌جو با تمدن و فرهنگ سرمایه‌داری گردد. ولی کسی که جذب سیستم شود و نتواند نسبت به وضع موجود در جامعه غربی با روشن بینی و بینش انقلابی بنگرد، جذب سیستم فکری آن شده و چون زمینه قبلی هم از جهان بینی دیگری در ذهن ندارد و مذهب را بصورت اعتقاد پذیرفته، ملغمه ای از اندیشه های جدید را با اعتقادات پیشین مخلوط می‌کند و طرز فکر جدیدی میسازد و رنگ لیبرالی به مذهب میزند.

بازرگان و همفکرانش، با بورس برای ادامه تحصیل به خارج اعزام شده بودند، شیفته تمدن ظاهری غرب گشتند، خود بازرگان در مدافعات خود به

این نکته اشاره می‌دارد:

"در بندر پهلوی وارد کشتی رومی شده به جانب اروپا روان شدیم، از این بعد همه چیز برای ما تازه‌گی داشت، کشتی و دریای خزر، شهر بادکوبه با تاکسی و مهمانخانه‌ای که برای اولین بار می‌دیدیم، قطار راه آهن... و همینطور از شیفتگی‌های خود نمی‌گوئید. محیط جدیدی که در لهستان و پاریس و... با آن روبرو می‌شوند و روابط متفاوت با آنچه که در ایران شاهد بوده‌اند در پاریس هم چون اینها بورس دولتی داشتند، همواره ماموری داشتند که کنترلشان می‌کرده‌است و در یک مدرسه شبانه‌روزی تحت تاثیرتعالیم آن مدرسه بودند و با جامعه ارتباط آزاد نداشتند، طبیعی است که در چنین محیطی بسته، چه نوع طرز فکری در ذهن شکل خواهد گرفت.

در همان کتاب اشاره می‌شود که تمدن غربی چقدر پیشرفت داشته و مثالی که ذکر می‌شود این است که بله یک موقع دستکش ما در جایی جا مانده بود که بعد برایمان فرستادند و از این مثال نتیجه می‌گیرد که اروپائیان آدمهای امانتداری هستند (و ما ایرانیان باید از آنها یاد بگیریم). این مثال روشن می‌کند ضعف بی‌تسل لیبیرالی در کجاست و چگونه با یک برخورد سطحی بدون بازشناسی واقعیت ماجرا، نتایج اخلاقی (از قضیه می‌گیرند. اینان گویا چماق قانون و نظم را در کسوزهای اروپائی فراموش می‌کنند و یا با توجه به این ریزه کاریها اساس را بفراموشی می‌سیارند. در اروپا ضوابط طوری مقرر شده که فرد از ترس قانون مجبور است اینچنین کند وگرنه دزد محسوب می‌شود، و اساساً چون ارزش این نوع کالاها مهم نیست و باید بدزدیهای کلان پرداخت، برداشتن یک جفت دستکش فایده‌ای نخواهد داشت، بخصوص وقتی بتوان با این کار، دل شیفتگان تمدن غربی را بدست آورد!

در صفحه ۵۳ همین کتاب وقتی می‌خواهد از سرباز گمنام یاد کند می‌گوید:
"ملت و دولت فرانسه برای فرد فرانسوی مقام و احترام قائل است، پایه‌های طاق پیروزی خود را روی پیکر فرد فرانسوی که صاحب حقوقی است و

بنابراین فداکاری می‌کند، بنا نهاده اند، آنها و سایر ملل راقیه نیرومند و متمدن جهان عظمت و ارزش خود را مرهون و مربوط به نقش افراد می‌دانند، بنابراین برای فرد حقوق و آزادی قائل شده اند."

اگر دقت کنیم، اصالت شخص که هسته اساسی طرز فکر لیبرالی است در این سخنان بچشم می‌خورد. اصالت دادن به حقوق فردی بجای حقوق اجتماعی که تبلور آنها ایشان در ارج گذاشتن به سرباز گمنام بعنوان یک فرد نام میبرد، از پایه های اساسی لیبرالیسم میباشد. بازرگان از این مساله یک قیاس کلی می‌کند که چون به سرباز گمنام این قدر ارج گذاشته میشود، پس این نمایانگر این است که در جامعه اروپائی فرد ارزش دارد و تمام افراد در ساختن آن سهیمند و ما هم باید الگوی آنان را در وطنمان پیاده کنیم.

وجود انجمن های تعاونی مانند انجمن مبارزه با سل و انجمن هائی که اسمی اسلامی کشیش ها برای همکاری و کمک رسانی تاسیس کرده بودند، زمینه های فکری در ^{ممالک اروپا} و لیبرالهای مذهبی بوجود می‌آورد تا پس از بازگشت به وطن، به تاسیس انجمنهای ^{مذهبی} منتهی دست در ^{ممالک اروپا} نظیر آنچه در خارج بوده بپردازند و انجمن های اسلامی با همین طرز فکر ساخته میشود. این روحیه که هرچه در فرنگ است ما نباید داشته باشیم و اسلام هم دارد و چون پیشرفت تمدن غربی جاذبه فوق العاده ای ایجاد کرده، با محور ^{ممالک اروپا} ازاد ^{ممالک اروپا} قرار دادن آن به تبیین مسائل مذهبی می‌پردازند. اولین کتابی که بازرگان پس از ورود به ایران می‌نویسد: "مذهب در اروپا" است و محور نوشتن آن این است که چون ممالک اروپائی پیشرفته اند و مذهب هم دارند، پس مذهب هم مخالف پیشرفت نیست و باید آنرا پذیرفت به بیان دیگر یک برخورد پراگماتیستی با مذهب، که چون پیشرفت تمدن غربی با مذهب ناسازگاری ندارد، پس باید آنرا پذیرفت و اصالت را به عمل میدهد. البته اگر چنین باشد میتوان استدلال کرد که اگر مذهب در یک مقطع تاریخی خاص هم (بعمل گوناگون) نتوانست با پیشرفت و تکنیک همسانی داشته باشد و مایه های پیشرفت تکنیکی و صنعتی را فراهم آورد باید آنرا رد کرد!

اینچنین بود که جاذبه تمدن غربی بسیاری از لیبرالها را جذب خود کرد و با ضعف بینش و خصلت که در آنها بود و بعلت پیوستگی هائی که با نظام سرمایه داری بسبب شغل و فن و تخصص خود داشتند، لیبرالیسم اروپائی دوران رقابتی سرمایه داری را بعنوان وحی منزل و نجات دهنده بشریت از آلام و محرومیت ها و ... معرفی کردند و علل عقب ماندگی کشورهای تحت ستم استعمار را نه از استعمار، بلکه استبداد و خفقان حاکم بر آن کشورها دانستند و این است آنچه که باید با آن مبارزه کرد و گرنه استعماری در کشور ما وجود نداشته است ۱

انجمن اسلامی دانشجویان و انجمنهای دیگر که در حدود سالهای ۱۳۲۱
 ساخته شدند، بر اساس الگوهای انجمن های خیریه در خارج بود، البته با محتوی دیگر، عملاً "کار انجمن اسلامی دانشجویان صرف امور غیر سیاسی و رفتار عکس العملی در برابر مارکسیست ها می گردید و بیشترین هم خود را صرف نگهداری و حفظ دانشجویانی که از شهرستانها می آمدند می نمود و می کوشید تا جوانانی که از شهرستانها می آیند، با اصطلاح مسلمان باقی بمانند و از جاده دین منحرف نشوند و همانطور که گفته شد، بیش از آن که به تبیین و توضیح مسائل مکتبی پرداخته شود، مسائل ضد مارکسیستی آموزش داده میشود و کل جریان حالتی دفاعی بخود می گرفت.

در همین سالهاست که لیبرالهای مذهبی با مرحوم آیت الله طالقانی آشنائی و مراودت پیدا می کنند. آشنائی آیت الله طالقانی در مجموع، در تصحیح برخی از خطوط فکری لیبرالها موثر واقع میشود ولی بهر حال آنها خط خود را همچنان حفظ کردند. لیبرالها در این اواخر کوشیدند با انتساب خود به آیت الله طالقانی، سیر بلا بسازند. در صورتی که برای هر اندیشمندی بروشنی معلوم میشود که افکار و نظریات آیت الله طالقانی در تضاد با لیبرالیسم بوده است. لیبرالها می کوشند با دگرگونه جلوه دادن سعه صدر مکتبی و روح

عبارت در سال ۱۳۵۰
 دوازدهم
 ۱۳۵۰

آزادی خواه و آزاده ایشان ، خود را هم فکر آیت الله طالقانی جا بزنند ، در حالی که نوشتجات و عملکرد آیت الله طالقانی عکس این را نشان می دهد . تمسک و استناد به علم در تبیین مسائل که در نوشتجات آقای طالقانی بچشم می خورد ، فرق دارد با "پایه قرار دادن علم" . آیت الله طالقانی در نوشته "اقتصادی خود" اسلام و مالکیت "اقتصاد اجتماعی اسلام و روح تعاون و جمعی را ترویج میکند و این در جهت عکس تفکرات لیبرالی است که اصالت را بفرود میدهند و در نتیجه از سرمایه داری دفاع می نمایند . حتی پس از زندان گفته ها و نوشته های آقای طالقانی جهت بهتری یافته بود و ۱۸۰ درجه با اندیشه های لیبرالهای مذهبی فاصله گرفته بود و حتی استنادات به برخی مسائل علمی و تکاملی و ... هم که در برتوی از قرآنهای جلد های اولیه دیده می شد ، در این اواخر مشاهده نمی شد .

همکاریهای مشترک آقای طالقانی در مبارزه علیه استبداد ناپیستی خلط مبحث ایجاد کند ، لیبرالها معتقد بودند که مشکل ایران ، زائیده استعمار نیست ، بلکه همه آن زائیده و تراویده پدیده استبداد است یعنی به پدیده استبداد منفک و مجرد از پدیده استعمار برخورد می کردند و تمام هم و غم خود را صرف مبارزه با استبداد و تبلیغ و ترویج آزادی و آزادی خواهی می نمودند و این همان شیوه ای است که امپریالیسم و استعمار طالب آن بود . از این رو بی جهت نبود که "بوتلر" و افرادی دیگر از کمیته هائی نظیر حقوق بشر و غیره ، پیش از انقلاب به دیدن لیبرالهای مذهبی آمده و آنها را تشویق به تشکیل چنین کمیته هائی کردند . چون این خط تضادی با استعمار نداشت و همان مناسبات پیشین را می خواست تنها با تغییر در سیستم کنترل سیاسی که میبایست همراه با اعطای آزادیهای فردی و حقوق بشر باشد . این جمله مهندس بازرگان که تمام مشکلات ما از استبداد بوده است نه استعمار ، در حقیقت چراغ سبزی است به امپریالیسم که بتواند ارزیابی کند چه نیرو هائی را باید جایگزین سیستم ستماهی کند . کسینجر در همین رابطه در مصاحبه با روزنامه "تایم" میگوید :

"ما وقتی رژیم را می‌خواهیم از دست بدهیم، باید ارزیابی کنیم، نیروهای را که بطور درازمدت منافع ما را میتوانند تامین کنند، بر سر کار آوریم". جایگزینی دولت موقت بعد از پیروزی مرحله ای ۲۲ بهمن کوششی بود که در همین سمت عمل می‌کرد که یک‌بخش از آن با اشغال انقلابی جاسوسخانه بوسیله دانشجویان مسلمان پیرو خط امام سست شد ولی رشته آن از هم پاره نشد و از بین نرفت.

از آنجا که علم هم چون دیگر پدیده های اجتماعی که محصول تفکرو تلاش آدمی است در روند تغییر و تبدیل قرار دارد و یک چیز ثابت نیست، اگر کسی بخواهد تکیه گاهش در بنیان عقیدتی بر این "علم" مرحله ای و متغییر باشد، در هر مقطعی مجبور خواهد بود اندیشه هایش را عوض کند و همرنگ با نظریه جدید بسازد و در یک مقطع هم که علم را بجای بنیان عقیدتی پذیرفته ایم هرآن بایستی منتظر درگونی در آن بوده باشیم. لیبرالهای مذهبی که کوشیدند علم را محور و مکتب را در رابطه با تطابق آن با علم بپذیرند، کلیت و جامعیت مکتب را بکناری گزارده اند. و بعبارت دیگر به آن بصورت مجموعه ای واحد که کلیت آن میتواند جوابگوی تمامی نیازهای بشری و جامعه باشد معتقد نبودند بنابراین پذیرش آنها از معتقدات به درجه تطابق آن با کشفیات و فرضیات علمی موکول میشد. کتاب "راه طی شده" سمبل چنین طرز فکری است. عصاره این کتاب چنین می‌خواهد بگوید که ما برای این که ثابت کنیم راه انبیاء درست است باید نشان دهیم که راه بشر بدان میرسد (اصالت با راه و درک بشر نه با وحی و اصول مکتب)، اندیشه‌هایی که تحت تاثیر "راه طی شده" قرار گرفت، با بیان های دیگر همین حرف ها را تکرار کردند. در کتابهایی نظیر "راه انبیاء"، راه بشر، همین کوشش برای اثبات حقانیت رسالت و پیام انبیاء شده است، یا در نوشتجات دیگری که برای اثبات خالق از پدیده شناسی و زیست شناسی استمداد و استدلال میشود و می‌کوشد مساله "وجود را از طریق" پدیده "بازشناسی کند، متاثر از همین طرز فکر میباشد.

اندیشه بشری در طی سالها و قرون تکامل می یابد و تکوین پیدا می کند، ما اگر از آغاز و انجام سیر تفکر انسانها آگاه نباشیم، خود نیز ممکن است در همان گردابی گرفتار شویم که دیگران شدند. کار مکتبی زمینه طولانی درسزمین ما ندارد، لیبرالهای مذهبی که اولین گام ها را در جهت رهائی از قشریگری و افکار خرافی برداشتند، بسبب ضعف بینش و خصلت و ارتباط معیشتی با نظام سرمایه داری به دام لیبرالیسم اروپائی گرفتار آمدند و آن راه رهائی جامعه معرفی کردند، دیگرانی هم بودند که بعدها با ضعف بینش و عدم شناخت عمیق از مکتب متأثر از مکتب های مادی گشتند و بدون اینکه خود متوجه باشند، نظریات و عقاید آنان را تکرار کردند. ذهن نسبی و ناقص آدمی همواره در رابطه با درک حقیقت تلاش کرده و می کند و این اولین و آخرین بار نیست و نخواهد بود. نباید فراموش کنیم که این اندیشه ها که بنظر ما در شرایط کنونی غلط می آید، در زمان خود و در بستر زمانی و مکانی خود با اصطلاح اندیشه ای مترقیانه بود و اولین گام ها در مسیر تحول فکری ما ایرانیان در زمینه مذهب بود. اگر راهی را که طی شده و اشکالاتی را که بوده بدرستی نشناسیم چه بسا خود مجبور شویم همان راه را مجدداً طی کنیم و به تکرار اعمال گذشتگان پردازیم، هر چند اکنون "التقاط" بعنوان یک فحش معنی میشود و هر گروه و جناحی برای از میان بدر بردن حریف از آن استفاده می جوید، اما التقاط بمعنی ناخالصی و عدم شناخت اصولی و جامع از مکتب در مورد همه انسانها صادق است و هر کس به اندازه ای که تحت تاثر تمايلات و ذهنیات پیشین خود است، از مکتب دور میشود و این مساله نسبی است. کوشش ما باید در این جهت باشد تا با شناخت ضعف های گذشته و روش های غلط پیشین، به شناخت مکتب و اصول آن پردازیم و از هر گونه مطلق کردن برداشت ها و نظریات پرهیز کنیم. التقاط بینش توحیدی با عقاید و تفکرات آمیخته به فئودالیسم و سرمایه داری و مادیگرایانه باید از بین برود و تفکر ناب و اصیل توحیدی جانشین آن گردد، تا پیمودن این راه پر پیچ و خم مسیر طولانی در پیش داریم و لیبرالیسم و طرز تفکر

لیبرالیسم مذهبی تنها یکی از آن موانع است که باید از پیش پا برداشته شود. بینش های قشری و ارتجاعی و تفکرات دکماتیستی و پراگماتیستی و . . . از مذهب نیز وجود دارند که باید بدانها پرداخته شود و با نقد آنها اسباب رهائی از آنها را پدید آورد.